بسم الله الرحمن الرحیم

نکاتی پیرامون

سیر تاریخ سیاسی امامت

آیت الله سید احمد مددی

(پیش نویس اولیه)

پیشگفتار

متن پیش رو مجموعه نکاتی است که استاد آیت الله سید احمد مددی[زیدعزه] در خلال مباحث درسی خود پیرامون تاریخ سیاسی ائمه (ع) بیان فرموده اند که سعی شده است به صورت منفک از موضوع فقهی و اصولی، تجمیع و تنظیم گردد. آنچه در این متن آمده است عمدتاً از مباحث استاد مددی در بحث «**المساله الثانیه: جوائز السلطان و عماله**» از کتاب مکاسب است که از تاریخ «یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۵» الی «سه شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۹۵» در ۹۶ جلسه بیان فرمودند.

این اندیشه در صدد اثبات یک سیاست و راهبرد کلی در سیره ۲۵۰ ساله حیات ائمه (ع) است که چگونه درصدد ولایت و سرپرستی جامعه شیعی بوده اند. از این رو این بحث را می توان زیرمجموعه نظریه «فقه ولایی» حضرت استاد دانست که معرفی آن نیازمند مجال دیگری است. همچنین لازم به تأکید است که ملاک گزینش این نکات، بعد سیاسی اجتماعی تاریخ ائمه (ع) است، لذا دیگر ابعاد تاریخی همچون تاریخ حدیث، مصادر، رجال و... حذف شده است. در نهایت آنچه به دست آمده یک پیش نویس اولیه از این طرح است که می بایست با دیگر مباحث استاد، تکمیل گردد. نام این مجموعه را از آنجا که به بعد سیاسی حیات ائمه (ع) می پردازد، «سیر تاریخ سیاسی» و از آنجا که یک تدبیر الهی پشت دست این سیر تاریخی وجود دارد، «سیر تاریخی الهی» می توان نام نهاد که عنوان دوم، از فرمایشات استاد اخذ شده است.

یحیی عبدالهی

۱۳۹۹

۱. سیر تاریخی الهی امامت

مجموعه حرکت امامت یک **سیر تاریخی الهی** دارد. جامعه اسلامی حکومت علوی را تحمل نمی کردند، حکومت امیرالمومنین (ع) حدود ۵ سال طول کشید و فرصت حضرت کم بود. در همان ابتدا حضرت (ع) قرآن را جمع کردند مردم گفتند نیازی نداریم. امام مجتبی (ع) هم ۶ ماه حاکم بود. از حضرت سجاد(ع) به بعد بعد «علمی» شدت گرفت ولی در زمان حضرت موسی بن جعفر(ع) دستگاه فهمید که اقدامات علمی ائمه (ع) نیز باید ممنوع شود و شروع کردند به زندانی کردن ائمه (ع). در زمان حضرت رضا (ع) نیز برای اینکه صحنه را عوض کنند، بحث ولایتعهدی را مطرح کردند، اما این هم اثر نکرد، این ها طبیعتاً به راه دیگری افتادند، گویا تصمیم گرفتند که کل خاندان را قلع و قمع کنند. «امامت ائمه صغار» (ع) روی این جهت مطرح شد؛ امام شیعه یک بچه ۹ ساله می شود. چرا که آنها می خواستند ریشه امامت را بزنند و از طرفی فکر می کردند که فرزند ۸-۹ ساله که امام نیست. ابوالحسن هادی ۸ ساله و امام عسگری ۲۲ ساله و امام مهدی (ع) ۵ ساله بودند. در مورد امام جواد ع آمده است: «هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فِينَا مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَةً عَلَى شِيعَتِنَا»[۱] یک وجه برکت این است که برای امامت حضرت مهدی (عج) زمینه سازی کرد. این مرحله از امامت حضرت جواد (ع) از سالهای ۲۰۲ شروع شد تا ۲۶۰. در نهایت در قصه حضرت مهدی (عج) نکته اساسی این بود که به این نتیجه رسیدند که امامت طفل و صغیر و.. فرقی ندارد. در بحار آمده که وقتی ریختند امام عسگری (ع) را به زندان ببرند کنیزی داشتند که ۲ ماهه حامله بود، او را هم به دربار بردند تا بچه به دنیا آید. یعنی در بحث امامت تا حد حمل و جنین هم احتمال می دادند و دیگر اینگونه نبود که امام صغیر را امام به حساب نیاورند.

۲. طرح کلی ائمه ع در مواجهه با خلفای جور

مردم وقتی دیدند حاکم با خروج از معیارها و ضوابط اسلامی، شراب می خورد و غصب می کند، این سوال ایجاد شد که چه باید کرد؟ این سوال جواب های مختلفی در جهان اسلام داشت.

در دنیای اسلام دو تفکر عمده وجود داشته است: ۱. یک تفکر این است که حاکم هرچه تشخیص بدهد باید تبعیت کرد، ممکن است از لحاظ فقهی رای حاکم را قبول نداشته باشند اما در عمل تبعیت می کنند. یک فرقه قائل بودند که اگر حاکم به نوشیدن شراب امر کند یا از خواندن نماز نهی کند امتثال می کنیم. عده ای دیگر بر این نظر بودند که اگر سلطان خلاف شرع کرد، نباید از او تبعیت کرد؛ «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق».[۲] رأی دیگر این بود که نباید مبارزه کرد، باید کناری نشست و کاری به حکومت نداشت.

---

۱. الکافی (ط - الإسلامیة) ؛ ج۱ ؛ ص۳۰۹

۲. الفقیه، ج۲، ص۶۲۱

۲. یک تفکر هم قیام مسلحانه و تشکیل دولت بود که خوارج اینگونه بودند. در بین شیعیان، تندترین جواب از زیدیها بود که معتقد بودند باید با قیام مسلحانه حاکم را از حکومت برکنار کرد. در میان سنی ها خوارج موضع گیری شدیدی کردند و معتقد به قیام مسلحانه بودند.

بنابراین عده ای از میان فقها، محدثین، ائمه جمعه و.. صد درصد تسلیم حکومت بودند. عده ای هم در مقابل همه را کافر می دانستند و وظیفه خود را قیام مسلحانه می دانستند. عده ای هم می گفتند بستگی به حاکم دارد؛ ممکن است حاکم عالم باشد، ممکن است نباشد و.. یکنواخت نیست وظیفه ما این است که با سلطان مخالفت نکنیم، ولی طبق احکام باید عمل کنیم.

ما (امامیه) فقط یک رأی داریم که آن هم منحصر به امام صادق (ع) است، حاصل این رأی آن است که نه قیام مسلحانه، نه تأیید سلطان، نه کنار نشستن و کاری نکردن، بلکه خود شیعه در داخل حکومت اسلامی، حکومتی ایجاد می کند که امروزه آن را «دولت در دولت» یا «دولت سایه» می نامند. چنین دیدگاهی را از هیچ دانشمند اسلامی سراغ نداریم و این نظریه از ویژگی های امام صادق (ع) است. طبعاً این فقه در مباحث علمی و سیاسی برای خود ولایت می بیند درحالیکه اهل سنت برای خودشان چنین ولایتی قائل نبودند. اهل بیت (ع) به نظام های حاکم اعتقادی نداشتند از طرفی هم با آنها نجنگیدند و برخی شیعیان هم در دستگاه بودند.

در این موضوع نیز رویکرد شیعه نسبت به دستگاه خلافت دشوار تر از دیگران است؛ خوارج درحال جنگ با نظام بودند، کسی نبود که برود وزیر شود لذا آنها مشکلی نداشتند. در مقابل، عده ای هم صد در صد در اختیار نظام بودند. این دو طرف مشکل ندارند، بلکه مشکل درباره امامیه است که از طرفی می گوید آنها باطل و طاغوت اند، مثلاً اگر رفتی پیش قاضی آنها، اگر حق هم با تو بود، آنچه او حکم دهد سحت است.[1] از طرفی با رضایت امام با دستگاه حکومت تعامل می کنند. زیدی ها اعتراض می کردند که اینها از طرفی می گویند دستگاه حکومت باطل است ولی در عمل تعامل دارند. بنابراین جمع بین این دست روایات متعارض هوشیاری خاصی نیاز دارد، ولی آقایان سعی کردند با قواعد اصولی جمع کنند. مسأله تولی از قبل ظالم مسأله اجتماعی مهمی بوده است که در این مسأله با اهمیت، اکتفا به چند روایت خیلی مشکل است، بلکه می بایست واقع خارجی آن بررسی شود.

قیام های شیعی

از زمان زید، حرکت مسلحانه زیدیون آغاز شد. خیلی جالب است که بزرگ‌ترین قیام‌ها علیه بنی‌امیه، حرکت خوارج است که با حجّاج جنگیدند و بزرگ‌ترین قیام‌ها علیه بنی‌عباس را زیدی‌ها و سادات بنی‌الحسن انجام دادند؛ و معظم این قیام‌ها زیدی‌ها بودند. این در حالی بود که عدّه‌ای از بنی‌عباس فوق‌العاده پایبند به ظواهر دینی بودند.

---

۱. «عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَكُونُ[1] بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ، فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقُضَاةِ: أَ يَحِلُّ ذلِكَ؟ فَقَالَ: «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ، فَحَكَمَ لَهُ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتاً وَ إِنْ كَانَ حَقُّهُ ثَابِتاً؛ لِأَنَّهُ أَخَذَ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ». قُلْتُ: كَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: «انْظُرُوا إِلى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوى حَدِيثَنَا، وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا، وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا، فَارْضَوْا بِهِ حَكَماً، فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً، فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَخَفَ، وَ عَلَيْنَا رَدَّ، وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ، وَ هُوَ عَلى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ». کافی (ط – دار الحدیث)، ج۱۴، ص: ۶۵۲

حکومت زیدی ها از سال ۲۵۰ تا ۳۱۷ بوده است لکن تخلل هم بوده است، حدود ۶۷ سال. حکومت فاطمی ها ۲۳۰ سال. حکومت الموت: ۱۷۱ سال حسن صباح و بعدی ها، اینها زمان غیبت صغری هم نبوده اند، ممکن است گروه هایی از شیعه داخل اینها بوده اند. از زیدیه مثل ابوالسرایا داریم که چند ماهی سر کار بودند.

اما تفکر اهل بیت ع این بود که خلافت را باطل می دانستند و در تقابل با آن سعی می کردند ولی قیام مسلحانه نمی کردند، بلکه قصد داشتند جامعه را به سمت مسیر حق سوق دهند.

نگرش اول؛ تبعیت از حاکم

عده زیادی از صحابه تابع محض به دستگاه خلافت بوده اند. بنابراین یک دیدگاه این بوده است که شدیداً به دستگاه خلافت معتقدند بودند و در مقابل عده ای هم به شدت مخالف بودند. احمد بن حنبل را روزانه می بردند صد شلاق به او می زدند. وقتی به او گفتند که حاکمیت در حق شما ظلم می کند، می گفت اطاعت از سلطان نباید ترک شود.

نگرش دوم؛ مخالفت با حاکم

اسماعیلی ها نیامدند صرفاً بگویند: همکاری با دستگاه ظلم حرام است، بلکه گفتند: ما باید دستگاه موازی تشکیل دهیم و یک حکومت صالحه تشکیل دهیم و افراد را به کار بگیریم. آنها ادامه امامت شیعه را تشکیل دادند و ائمه خود را منصوب من قبل الله می دانستند. اعتقاد آنها این بود که به مجرد نفی نمی توانیم کاری بکنیم بلکه باید به دنبال اثبات باشیم.

اشکال زیدی ها به ائمه (ع) این بود که شما از یک طرف دستگاه را فاسد می دانید، از طرفی هم قیام مسلحانه نمی کنید، علاوه بر این، برخی شیعیان می روند درون این دستگاه مشغول می شوند، ایندو چگونه قابل جمع است؟!

برای بهلول از طرف هارون غذا آوردند و نگرفت و گفت به سگها بده و فقط نگو مال خلیفه است که نمی خورند. این همان مخافهً علی دینی است که در این روایت آمده است.

شیوه مبارزاتی ائمه علیهم السلام؛ هدایت و سرپرستی جامعه شیعه

مسلم است که از زمان امام سجاد (ع) به بعد ائمه (ع) ما حرکت مسلحانه نداشتند؛ نه خودشان نه اینکه در قیام دیگری شرکت کرده باشد، بلکه اگر حرکات کوچکی هم می خواستند انجام دهند به شدت موضع گیری می کردند، مخصوصاً زمان امام صادق (ع) که برهه حساسی است.

در کتاب الافاده فی تاریخ الائمه الزیدیه و مقاتل الطالبیین آمده است که امام موسی بن جعفر(ع) در حرکت نفس الزکیه شرکت کرده است، حتی امام صادق (ع) هم شرکت کرد، بعد بخاطر کبر سن کنار رفتند و دو پسر خود را آوردند یکی موسی بن جعفر و یکی ... این را زیدی ها نوشته اند و در هیچ یک از مصادر ما نیامده است.

حریز بن عبدالله سجستانی رسماً قیام نکرد. حریز و عده ای از شیعیان دیدند که خوارج در سجستان سب امیرالومنین (ع) می کند، لذا ۱۳ نفر از آنان را ترور کردند. ولی وقتی به حج می آید حضرت او را به حضور نپذیرفتند و قبولش نکردند، با اینکه مرد بزرگی بوده است، چون اگر ارتباطش با امام ثابت می شد امام را نابود می کردند. در نهایت خوارج دیدند از تعدادشان کم شده! شبی که او در مسجد بود، مسجد را روی سرشان خراب کردند و او را زنده زنده کشتند.

بسیاری از گروه ها و نحله ها به منطقه ای رفتند و آن جا را کانون خود قرار دادند؛ در مصر خاندان حسینی بودند. در بغداد اولاد عباس عموی پیامبر ص بودند. در یمن هم سادات حسنی بودند. مدتی هم در شمال آفریقا بودند. ائمه ع این روش را نداشتند که جدا شوند.

ائمه ع چون در متن دنیای اسلام زندگی می کردند مصلحت این بود که با دستگاه حاکمیت معاشرت داشته باشند، حتی مثل علی بن یقطین به داخل حکومت نفوذ کنند. هدفشان این بود که یک آگاهی برای مردم درست شود.

در اینجا سیره عملی اهل بیت (علیهم السلام) مورد لحاظ ما است و این سیره، یک سیره ای است از زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا امام عسکری (علیه السلام). البته سیره اهل بیت (علیهم السلام) را اگر از اول (زمان امیر المؤمنین علیه السلام) با دقت نگاه کنیم خیلی مشکل است چون در روایاتی داریم که سخت گرفته اند. حتی در یک روایت دارد که حضرت (علیه السلام) فرمودند: «از هر چه از بنی امیه کسب کرده ای خارج شو» و او هم همه را از زندگی اش بیرون کرد و به صاحبانشان برگرداند تا جایی که حتی برایش لباس هم نماند. روایت «من سوّد اسمه فی دیوان ولد سابع...» هم داشتیم. حضرت رضا (علیه السلام) وارد حکومت شدند، بلکه شخص دوم مملکت شدند که این، خیلی بیش از بحث خرید خراج و مقاسمه است و هیچ امام دیگری این کار را نکرده است. یا اینکه حضرت جواد (علیه السلام) داماد خود خلیفه شدند و مشابه این را هم در مورد امام دیگری نداریم.

انواع رویکردهای علمای عامه در برخورد با دستگاه ظلمه

عده ای حتی از اهل سنت به دنبال نفی و تقابل با حاکم ظالم بودند.[1] سفیان ثوری در خفیه از منصور مرد و اینها هم حکومت را قبول نداشتند و همکاری با آنها نمی کردند. علی بن مدینی از بزرگان محدثین عامه است و به او امیرالمومنین

---

۱. گاهی اوقات اهل سنت از ما نسبت به ظلمه تندتر هستند. در کتاب احیاء العلوم غزالی مقداری را ذکر می کنیم.

«و منها-أن یکون مستقصیا عن السلاطین ، فلا یدخل علیهم البتۀ ما دام یجد إلی الفرار عنهم سبیلا، بل ینبغی أن یحترز عن مخالطتهم و إن جاءوا إلیه، فان الدنیا حلوۀ خضرۀ، و زمامها بأیدی السلاطین، و المخالط لهم لا یخلو عن تکلف فی طلب مرضاتهم و استمالۀ قلوبهم ، مع أنهم ظلمۀ، و یجب علی کل متدین الإنکار علیهم، و تضییق صدورهم بإظهار ظلمهم و تقبیح فعلهم. فالداخل علیهم إما أن یلتفت إلی تجملهم فیزدری نعمۀ اللّه علیه، أو یسکت عن الإنکار علیهم فیکون مداهنا لهم، أو یتکلف فی کلامه کلاما لمرضاتهم و تحسین حالهم، و ذلک هو البهت الصریح، أو أن یطمع فی أن ینال من دنیاهم، و ذلک هو السحت. و سیأتی فی کتاب الحلال و الحرام ما یجوز أن یؤخذ من أموال السلاطین و ما لا یجوز من الأدرار و الجوائز و غیرها.

و علی الجملۀ فمخالطتهم مفتاح للشرور، و علماء الآخرۀ طریقهم الاحتیاط

و قد قال صلّی اللّه علیه و سلم [١] «من بدا جفا-یعنی من سکن البادیۀ جفا-و من اتّبع الصّید غفل، و من أتی السّلطان افتتن»

و قال صلّی اللّه علیه و سلم [٢] «سیکون علیکم أمراء تعرفون منهم و تنکرون، فمن أنکر فقد برئ، و من کره فقد سلم، و لکن من رضی و تابع أبعده اللّه تعالی» قیل: أ فلا نقاتلهم؟ قال صلّی اللّه علیه و سلم «لا، ما صلّوا» . و قال سفیان: فی جهنم واد لا یسکنه إلا القراء الزائرون للملوک .

و قال حذیفۀ : إیاکم و مواقف الفتن، قیل: و ما هی؟ قال: أبواب الأمراء، یدخل أحدکم علی الأمیر فیصدقه بالکذب و یقول فیه ما لیس فیه.

و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم [٣] «العلماء أمناء الرّسل علی عباد اللّه تعالی ما لم یخالطوا السّلاطین، فإذا فعلوا ذلک فقد خانوا الرّسل فاحذروهم و اعتزلوهم»

رواه أنس و قیل للأعمش : لقد أحییت العلم لکثرۀ من یأخذه عنک، فقال: لا تعجلوا: ثلث یموتون قبل الإدراک ، و ثلث یلزمون أبواب السلاطین فهم شر الخلق. و الثلث الباقی لا یفلح منه إلا القلیل.

در حدیث می گویند و در محنت (قضیه خلق قرآن که زمان معتصم) بوده است و او گفت: قرآن مخلوق است و احمد حنبل گفت قدیم است و خلیفه به خلق قرآن اصرار داشت و علی بن مدینی همراه خلیفه رفت. بین رجالی های عامه شانش بسیار پایین آمده است و واقعاً فوق العاده است ولی در کلام به دربار تمایل یافت و از انظار ساقط شد بخلاف احمد حنبل که شهرتش بالا گرفت و گفتند ۸۰ هزار یهودی با فوت او اسلام آوردند (که در این عبارت اغراق شده است). احمد حنبل را هر روز می بردند ۱۲۰ شلاق میزدند و جواسیسی از او می پرسیدند، او می گفت از طاعت سلطان خارج نشوید. یک تفکر می گفت سلطان گفته: قرآن مخلوق است ما هم می گوییم: مخلوق است و اگر سلطان بعدی گفت: قدیم ماهم می گوییم: قدیم،

ابوحنیفه هم با منصور بد بود و زندان شد و در بغداد فوت کرد و به گروه ابراهیم (قتیل باخمرا) کمک مالی می کرد و محمد در مدینه قیام کرد و ابراهیم در اطراف بصره قیام کرد و ابوحنیفه قیام ابراهیم را تایید می کرده و افراد برای او می فرستاده

و لذلک قال سعید بن المسیب رحمه اللّه: إذا رأیتم العالم یغشی الأمراء فاحترزوا منه فإنه لص.

و قال الأوزاعی (فقیه معروف شام، ظاهرا در بیروت مقبره معروفی دارد.): ما من شیء أبغض إلی اللّه تعالی من عالم یزور عاملا.

و قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم [۱» [شرار العلماء الّذین یأتون الأمراء، و خیار الأمراء الّذین یأتون العلماء «و قال مکحول الدمشقی رحمه اللّه: من تعلم القرءان و تفقه فی الدین ثم صحب السلطان تملقا إلیه و طمعا فیما لدیه، خاض فی بحر من نار جهنم بعدد خطاه . و قال سمنون: ما أسمج (پروریی، از سماجت) بالعالم أن یؤتی إلی مجلسه فلا یوجد فیسأل عنه فیقال: هو عند الأمیر! قال: و کنت أسمع أنه یقال:

إذ رأیتم العالم یحب الدنیا فاتهموه علی دینکم حتی جربت ذلک، إذ ما دخلت قط علی هذا السلطان إلا و حاسبت نفسی بعد الخروج فأری علیها الدرک، و أنتم ترون ما ألقاه به من الغلظة و الفظاظة و کثرة المخالفة لهواه، و لوددت أن أنجو من الدخول علیه کفافا ، مع أنی لا آخذ منه شیئا، و لا أشرب له شربة ماء، ثم قال: و علماء زماننا شر من علماء بنی إسرائیل: یخبرون السلطان بالرخص و بما یوافق هواه، و لو أخبروه بالذی علیه و فیه نجاته لاستثقلهم و کره دخولهم علیه، و کان ذلک نجاة لهم عند ربهم و قال الحسن: کان فیمن کان قبلکم رجل له قدم فی الإسلام و صحبة لرسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم. قال عبد اللّه بن المبارک، عنی به سعد بن أبی وقاص رضی اللّه عنه، قال: و کان لا یغشی السلاطین، و ینفر عنهم. فقال له بنوه: یأتی هؤلاء من لیس هو مثلک فی الصحبة و القدم فی الإسلام فلو أتیتهم! فقال: یا بنی آتی جیفة قد أحاط بها قوم، و اللّه لئن استطعت لا أشارکهم فیها! قالوا یا أبانا إذن نهلک هزالا، قال: یا بنی لأن أموت مؤمنا مهزولا أحب إلی من أن أموت منافقا سمینا! قال الحسن: خصمهم و اللّه، إذ علم أن التراب یأکل اللحم و السمن، دون الایمان.

و فی هذا إشارة إلی أن الداخل علی السلطان لا یسلم من النفاق البتة، و هو مضاد للإیمان . و قال أبو ذر لسلمة: یا سلمة لا تغش أبواب السلاطین فإنک لا تصیب شیئا من دنیاهم إلا أصابوا من دینک أفضل منه. و هذه فتنة عظیمة للعلماء ، و ذریعة صعبة للشیطان علیهم، لا سیما من له لهجة مقبولة و کلام حلو، إذ لا یزال الشیطان یلقی إلیه أن فی وعظک لهم و دخولک علیهم ما یزجرهم عن الظلم و یقیم شعائر الشرع، الی أن یخیل إلیه أن الدخول علیه من الدین، ثم إذا دخل لم یلبث أن یتلطف فی الکلام و یداهن، و یخوض فی الثناء و الإطراء، و فیه هلاک الدین. و کان یقال: العلماء إذا علموا عملوا، فإذا عملوا شغلوا، فإذا شغلوا فقدوا، فإذا فقدوا طلبوا، فإذا طلبوا هربوا و کتب عمر بن عبد العزیز رحمه اللّه إلی الحسن: أما بعد فأشر علیّ بأقوام أستعین بهم علی أمر اللّه تعالی فکتب إلیه:

أما أهل الدین فلا یریدونک، و أما أهل الدنیا فلن تریدهم، و لکن علیک بالأشراف فإنهم یصونون شرفهم أن یدنسوه بالخیانة هذا فی عمر بن عبد العزیز رحمه اللّه (عجیب است عمر بن عبدالعزیز خودش خلیفه بوده است. حجاج از طرف عبدالملک بن مروان مأمور بوده است.)، و کان أزهد أهل زمانه، فإذا کان شرط أهل الدین لهرب منه فکیف یستنسب طلب غیره و مخالطته . و لم یزل السلف العلماء مثل الحسن و الثوری و ابن المبارک و الفضیل (فضیل بن عیاض معروف) و إبراهیم بن أدهم و یوسف بن أسباط یتکلمون فی علماء الدنیا من أهل مکة و الشام و غیرهم، إما لمیلهم إلی الدنیا، و إما لمخالطتهم السلاطین» احیاء علوم الدین، ج ۱، ص۱۱۵

و منصور هم شلاقش زد و زندانش کرد و بعد هم مرد اما هیچگاه به حنفی ها دستور به ایستادگی و تشکیل دولت نداد. اینها باز هم معتقد بودند ولایت مال همین دستگاه فاسدست. لذا در اقوال عامه آمده که خلافت تا ۳۰ سال است و بعد از ۳۰ سال ملوک سر کار می ایند که اولش معاویه بود و بعد یزید و... و کتاب تاریخ الخلفای سیوطی اینها را دارد[۱] و در همان زمان او را امیر المومنین می دانستند.

اهل سنت خلفای راشدین را پنج نفر می دانند، به علاوه عمر عبدالعزیز وعلی کلامٍ متوکل و عبدالملک مروان. متوکل به ظواهر معتقد بود و شراب فروشی ها را بست و اقامه نماز کرد. سیوطی درباره او دارد که دو مشکل داشت یکی اهانت به قبر امام حسین (ع) و یکی هم بسیار شراب خوردن. اینکه ابن عربی او را ولی می داند از این باب است. امام حسن (ع) را هم خلیفه می دانند و بعد از او دوران پادشاهی است. لذا گفتند خلافت تا سی سال و بعد او ملک است و اول دوران پادشاهی معاویه است. امام حسن (ع) را دارند که سید شباب اهل بهشت است و مسلمین با او بیعت کردند، اما امام حسین (ع) را به عنوان خلیفه حساب نمی کنند چون به خلافت نرسید ولو کوفیان با او بیعت کردند.

تحلیل این سیره عملی بر مبنای فقه استنباطی و حمل آن بر تقیه

یک تفکری بین اصحاب به وجود آمده است که تمام موارد [تعامل ائمه (ع) با دستگاه حاکمیت] را حمل بر تقیه کنیم و به قاعده اولیه برگردیم. قاعده اولیه این است که تعامل با دستگاه جور درست نیست مگر در حد عسر و حرج. زکاتی هم که به اینها داده می شود باطل است که البته روایت هم دارد. مرحوم اردبیلی و شیخ ابراهیم قطیفی هم این نظر را دارند. البته الآن در شیعه چهره سرشناسی نداریم که این نظر را داشته باشد.

نظر دیگر این است که اصل ولایت، مغصوب است ولی خرید و... جائز است چون سیره اهل بیت (علیهم السلام) بوده است و حضرت موسی بن جعفر (علیهم السلام) هم صِله های هارون را قبول می کردند. اما در ولایت و کارمندی از طرف جائر، رشوه نگیرید و ظلم نکنید. این تفکر می گوید: به ضمیمه سیره تمام اینها را اثبات کنید. مشکل دیگر هم ضامن بودن است که شما مالک گندم می شوید ولی او هم ضامن پول شما است و هم ضامن گندم. مرحوم اردبیلی فقط شراء [شراء خراج از دستگاه جور] را به خاطر روایات و تقیه، و مرحوم استاد [آیت الله خویی] به خاطر عسر و حرج قبول کردند.

روایت من سود اسمه فی دیوان

طبق روایت «من سوّد اسمه فی دیوان ولد سابع...»[۲] یعنی نفس نوشتن اسم در دیوان ظالم، حرام است. یعنی همین که از طرف ظالم استاندار بشود – و لو هنوز هیچ کاری نکرده است – حرام است. هر چند تا قبل از سر کار رفتنش، وفات کند باز هم باز مرتکب حرام شده است.

---

۱. عبارت تاریخ الخلفا: قال الإمام أحمد : [حدثنا بهز حدثنا حماد بن سلمة حدثنا سعید بن جمهان عن سفینة قال : سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول : الخلافة ثلاثون عاما ثم یکون بعد ذلک الملک] أخرجه أصحاب السنن و صححه ابن حیان و غیره قال العلماء : لم یکن فی الثلاثین بعده صلی الله علیه و سلم إلا الخلفاء الأربعة و أیام الحسن

۲. «عَنِ ابْنِ بِنْتِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ الْکَاهِلِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ سَوَّدَ اسْمَهُ فِی دِیوَانِ وُلْدِ سَابِعٍ حَشَرَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ خِنْزِیراً.» تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان)، ج۶، ص: ۳۲۹

روایت صفوان جمال

حضرت به صفوان جمال می فرمایند: تو چرا شترهایت را کرایه می دهی؟ اگر صبر کنی تا هارون بیاید و پولت را بدهد هم حرام است او به تعبیر ما شرکت شتر رانی داشته است، باید شرکت بزرگی باشد که مثل هارون از او شترهایش را اجاره کند. او هم شترهایش را جمع می کند و همه را بفروشد. ولی آیا اگر فردی یک شتر داشته است، مشمول این خطاب حضرت می شود؟ اینکه یکنفر شخصیت اجتماعی باشد و تشکیلاتی دارد وقتی با هارون تعامل می کند، چه انعکاسی در جامعه شیعه دارد، اینها در جمع فقهای ما لحاظ نشده است.

دشواری استنباط فقه ولائی از تاریخ معصومین ع

مشکل کار ما این است که نحوه ی برخورد اهل بیت علیهم السلام با مسائل «فقه ولائی» را کار نکرده ایم که می بایست از ریشه های تاریخی آن شروع کنیم، زیرا حکومتی به اسم اسلام بوده است و نقشی که ائمه (ع) داشتند [که باید مستند کار ما قرار گیرد]. مشکل کلی ما در این ۲۵۰ سال حیات ائمه ع است که ما تجربه حکومت نداشتیم. مشکل اساسی ما این است که بخواهیم از حیات ائمه علیهم السلام در درجه ی اول و نحوه ی برخوردشان با دنیای اسلام و حکومت ها در درجه ی دوم این مفاهیم را استخراج کنیم. ما غالباً خیلی کار کرده باشیم بتوانیم جواهر را بفهمیم، با جواهر به تنهایی تقریباً نمی‌شود یک همچین مطلبی را فهمید! جواهر در یک دوره ی معین و در یک حکومت سنی و دور از حکومت شیعی قاجار نوشته شده است، لذا نقطه ی مثبت اش این است که تحت فشار حکومت نبود و نسبت به حکومت اهل سنت هم هیچ کاری نمی‌توانست انجام بدهد.

جمع بندی نهایی تولی من قبل السلطان

ائمه (علیه السلام) اجمالا مشروعیت حضور و تعامل با نظام مالی و اداری را تأیید کرده اند، نه در بقیه شئون. نه اینکه خلیفه بودن آنها را قبول کرده باشند بلکه از باب «لا بد للناس من أمیر برّ أو فاجر» بوده است. ائمه (علیهم السلام) در این ۲۵۰ سال، به انواع و حالات مختلفی برخورد کرده اند. لذا باید کل این مجموعه رفتارها را ملاحظه کرد نه صرفاً با چند روایت.

اجمالا می دانیم که اهل بیت (علیهم السلام) مقداری از تصرفات مالی را اجازه داده اند. آیا شراء یا هبه را هم اجازه داده اند؟ به نظر ما (بر خلاف مرحوم اردبیلی) این مقدارش واضح است که اجازه داده اند. البته اینکه بگوییم در جهات مالی، مشروعیت دارند خلاف قواعد است. در اینکه عده ای مثل ابی بکر الحضرمی نمی گرفته اند هم شکی نیست ولی نمی شود گفت که نعوذ بالله ورع ایشان بالاتر از امام صادق (علیه السلام) است که به او می فرمایند : می توانی بگیری. از اهل سنت (علماء و زهاد) هم زیاد داریم که از جوائز خلفاء نمی گرفته اند. البته در ما هم بوده است. در آن روایت هم دارد که اگر برای ازدواج عزّاب بنی هاشم نبود این پول را قبول نمی کردم چون دشمن می خواهد این نسل از بین برود. پس تقیه بودنش کاملا واضح است. عده ای از خود اهل سنت هم احتراز داشتند در تصدی گری و ورود به دستگاه حتی از قبول سله. فردی بود، هارون پولی به او داد قبول نکرد، حتی چراغ خانه هم نداشت. این اختصاص به شیعه ندارد.

پس ظاهر روایات این است که حضور در دستگاه جور اگر صدق عنوان اعوان الظلمهٔ و معین الظلم نشود (مثلا استاندار شود ولی ظلم نکند) اشکال ندارد. ظاهر روایات این است که پول شهریه، جوائز السلطان و خرید و فروش اموال دولتی هم جائز است. ولی اینکه خصوص شراء باشد ظاهرا درست نیست بلکه اعم از هبه و... است. همچنین اینکه تأیید کلی نظام اداری و مالی آنها باشد هم انصافا با این مجموعه قابل اثبات نیست، بلکه با مقامات اهل بیت (علیهم السلام) باید اینها را بدیهی البطلان دانست. بله، ظاهرا بخش اداری و مالی را به حکم ولایی قبول کرده اند به نحو ولائی عام. ولی این مطلب، حکم اقتضایی را درست می کند لذا اگر حکومتی درست می شد و اسلامی بود می تواند این حکم را اجراء نکند و دستور به جلوگیری بدهد. پس در کشور سنی هم اگر مالیاتی که قرار داده اند و... را می گیرد اشکال ندارد ولی اینکه مالیات از شراب بگیرد نمی شود. این عنوان، عنوانی نیست که مصحِّح جمیع اعمال شود بلکه فقط اعمالی که در حکومت عدل، متصور است را می تواند انجام بدهد. جایی که می داند ظلم است حق ندارد وارد شود.

اساس قبول ولایت را مرحوم سید یزدی قبول کرد، چون از زمان امیر المؤمنین (علیه السلام) تا زمان امام عسکری (علیه السلام) یک سیره متصل بوده است و ظاهراً از ولایت عامه و اذن عام برای شیعه می داند. یعنی تا وقتی شیعه دارای تشکیلات مستقلی نیست می تواند در نظام اسلامی دیگری وارد شود، بله اگر فقدانش موجب ضرری بر جامعه اسلامی نیست بهتر است که تنزه کند و نگیرد و در حکومت ها وارد نشود ولی اینکه حرام باشد هم درست نیست.

خود عنوان تولی من قبل ظالم، نمی تواند مصحح جمیع اعمال شود. اعمالی را که شارع اجازه داده است اگر امکان تصدی توسط شیعه باشد ظاهراً مشکلی ندارد الا انه یعلم این یظلم. اینطور نیست که هر امامی جداگانه باید اجازه دهد، نه یک اذن عام است که شیعه مانعی ندارد در نظام اسلامی با رعایت جوانب شرعی، تصدی پیدا کند البته اگر منفعتی ندارد، تنزه بهتر است ولی توقف یا حرمت فهمیده نمی شود.

اینکه سیره خارجی بر تقیه بوده باشد بعید است. اگر کل روایت را حمل بر تقیه کنیم، خیلی بعید است که یک سیره ۲۵۰ ساله را حمل بر تقیه کنیم! از بعد از رحلت پیامبر ص تا سال ۲۶۰.

در فقه ولایی یک سیره ولایی عام هست و برخی احکام خاص. اینکه امیرالمونین ع از اسب زکات گرفتند این ولایی خاص است چون امام صادق ع نفرموده است. تعامل با دولت اسلامی به لحاظ های مختلف از حکم ولایی عام است و حکم استنباطی نیست.

بررسی احتمال قاعده « لاحرج»

شیخ و آقای خویی از باب حرج رفته اند. ما چیزی به اسم «لاحرج» در آیات نداریم و مفاد آیه هم این نیست. ثانیاً اگر قاعده «لاحرج» را قبول کنیم، طبیعتاً مواردی که برای افراد حرج ندارد این کار را نکنند. دلیل ما حرج نیست. اگر حرج بود می بایست بگوید: نخر مگر اینکه حرجی باشد.

مرحوم نائینی معتقد بودند که لاحرج نوعی است و لاضرر شخصی است. مثلا هوا سرد است ۹۸ درصد مردم اگر وضو بگیرند ضرر دارد خوب اون ۲ درصد باید وضو بگیرند چون شخصی است ولی اگر لاحرج باشد، هرچند برای چند درصد صدق نکند ولی حکم برداشته می شود. یعنی عامه شیعه ملاک است نه کل واحد من الشیعه. اگر شیعه ای که در خراسان هستند ممکن است در حرج واقع نشوند ولی شیعه عراق حرج واقع می شوند.

اما استاد مرحوم آقای خویی می گفتند لاحرج هم شخصی است و فرقی نمی کند بین لاحرج و لاضرر. به ذهن می آید حق با ایشان است. شاید از کلمات فقها این احساس را بکند که یکی نوعی است چون گفته «ماجعل الله .. فی الدین من حرج». دین مجموعه ای از قوانین است که شخصی نمی شود. ظاهرش این است که گفته «علیکم» و « دین» یعنی نوعی. احتمال کلام نائینی هست با آیه، که یک عنوان عمومی را در نظر گرفته است. وقتی بر عموم مسلمان ها حرجی باشد حکم برداشته می شود. ما باشیم و لاحرج را شخصی معنا کنیم حتی زمان خود ائمه ع گندمی که از سنی ها می گیرد، حضرت به او گفت چرا نمی روی حقت را بگیری؟ گفت : مخافه عن دینی. حضرت گفت: اما لک فی بیت المال نصیباً. اگر کسی مشکل ندارد که گندم نخورد.

۳. عصر امام علی ع

در واقع غیبت امام از سقیفه شروع شده است، غیبت همین است که منبر رسول الله دست یک نفر باشد و آن کسی که می‌خواهد واقع اسلام را به مردم معرفی کند در خانه نشسته باشد. ائمه علیهم السلام فقط ۲۵۰ سال این غیبت فیزیکی را به تأخیر انداختند.

امیرالمومنین (ع) در تمام مدت زندگی، چه در هنگام خانه نشینی و چه به هنگام حکومت داری، با دید فقه ولایی برنامه هایش را اجرا می کرد. سلمان از طرف عمر، والی مدائن بود. انسان احساس می کند که یک برخورد عادی با این امر داشته اند. نه شیعه های عادی و متدین، بلکه خواص شیعه مثل سلمان و... والی شده اند. متعارف این است که می گویند: امثال این بزرگواران از طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) اجازه داشته اند. احتمالش هم هست.

آنجا که عبدالرحمن‌بن‌عوف به حضرت در قضیه شورا گفت: «من با تو بیعت می‌کنم، به شرطی که بر اساس سیره شیخین عمل کنی»، درحالی‌که بر اساس بعضی نقل‌ها، چنین مطلبی را در بیعت با عثمان نگفت. معلوم می‌شود حضرت در نظام حکومتی حرف داشته و به‌عنوان یک چهره مخالف مطرح و دارای مبنایی خاص بوده است.

همچنین از برخی ادله استفاده می شود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) شریح قاضی که منصوب خلیفه دوم بود را تغییر نداد. از برخی روایت به دست می آید که قاضی نبود بلکه مقدمات قضا را به او واگذار کرده بود و هنگامی که به مرتبه صدور حکم می رسید به امیرالمومنین (ع) عرضه می شد. لذا گفتیم که بعید نیست که مقدمات قضا را می توان به غیر مجتهد واگذار کرد ولی تنفیذ حکم باید توسط مجتهد باشد.

حدیث ثقلین

در حدیث ثقلین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دارند خبر می دهند؛ « إِنِّی أَوْشَکَ أَنْ أُدْعَی فَأُجِیبَ»[1]، یعنی نزدیک ارتحال من است، سپس فرمودند: «إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی»، اعتقاد من این است که این حدیث تفسیر

---

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْحُسَیْنِ الْبَغْدَادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ إِمْلَاءً قَالَ حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْوَلِیدِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَطِیَّةَ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ: «إِنِّی أَوْشَکَ أَنْ أُدْعَی فَأُجِیبَ وَ إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِتْرَتِی کِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ عِتْرَتِی أَهْلُ بَیْتِی وَ إِنَ اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ أَخْبَرَنِی أَنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا بِمَا ذَا تَخْلُفُونِّی فِیهِمَا.» کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص: ۲۳۵

خاتمیت است، چون وحی نخواهد آمد و تحریف هم رخ خواهد داد، یک روایت دیگر وجود دارد که «فَإِنَّ فِینَا– أَهْلَ الْبَیْتِ– فِی کُلِّ خَلَفٍ عُدُولًا یَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِیفَ الْغَالِینَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِینَ وَ تَأْوِیلَ الْجَاهِلِینَ»[1] که ایشان می فرمایند: بعد از من ائمه ای خواهند آمد که این تحریف ها را بر می دارند؛ فرمودند که این کتاب و عترت هم برای برداشتن تحریف ها و مشکلات و تطبیق حقایق وحیانی در تمام شؤون زندگی تا روز قیامت است؛ «وَ إِنَ اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ أَخْبَرَنِی أَنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ». معنای این حدیث این است که أیها الناس تا روز قیامت هر کجا یک آیه خوانده شد، همراهش باید عترت هم باشد، هر کجا سوره ی حمد خوانده شد باید همراهش عترت هم باشد.

عدد روایات عترتی هم بیش از روایات سنتی است. اولین مصدر آنها موطاء مالک است.[2] در موطاء حدیث ثقلین آمده است که در آخر سند این عبارت را دارد که: «عن جماعة بلغوا به إلی النبی إنه قال: إنی تارکٌ فیکم الثقلین...» که به اصطلاح اهل سنت این حدیث مرسل است، لکن چون ارسال در صحابه است قبول می کنند. به خلاف صحیح مسلم که این اشکال سندی هم وجود ندارد؛ در کتاب صحیح مسلم «ما إن تمسکتم» و «لن یفترقا» ندارد، ولی در متون صحیح آنها دارد و الان به خودشان باید گفت الان هم مرجع مسلمانها قرآن و عترت است و قرآن و عترت میراثی برای صحابه و تابعنی و فقها نیست و برای همه زبانهاست. حتی ابن کثیر که شبه ناصبی است در البدایه و النهایه حدیث ثقلین را صحیح می داند و البانی که محدث سلفی است به ابن تیمیه حمله می کند که چرا حدیث غدیر را ضعیف دانسته است ولی در حدیث ثقلین کسی مناقشه سندی نکرده است و در برخی متون هست که به اهل بیت تعلیم ندهید که «فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُمْ». این عترت باید شناخته شود و دانسته شود که وظیفه ما در قبال آنها چیست؟

اختلافات حول امامات، عامل اصلی جنگ های صدر اسلام

حکومت دارای شئون مختلفی بود؛ بیت المال، جمع خراج، جیش و... که نظام متکاملی مقابل نظام موجود در روم و ایران بود. شکی نیست که امیرالمومنین ع و بعد از او، امام حسن ع حکومت داشتند. شکی نیست که اختلاف شدیدی بین مسلمین در اداره جامعه افتاد تا جایی که بعضی گفته اند: «ما سلّ سیف فی الاسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سلّ علی الامامة فی کل زمان».[3] در کتاب الصفین از نصر بن مزاحم که قدیمی ترین کتاب در این موضوع است، آمده است که کشته شده های جنگ جمل ۲۵ هزار نفر و جنگ صفین ۹۵ هزار نفر است ولی تمام کشته شده ها از مسلمین و مشرکین در تمام جنگ های پیامبر (ص) هزار و پانصد نفر است، فرق بین ایندو زیاد.

---

۱. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِیَاءِ، وَ ذَاکَ أَنَّ الْأَنْبِیَاءَ لَمْ یُورِثُوا دِرْهَماً وَ لَا دِینَاراً، وَ إِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِیثَ مِنْ أَحَادِیثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَیْ‏ءٍ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حَظّاً وَافِراً، فَانْظُرُوا عِلْمَکُمْ هذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ؟ فَإِنَّ فِینَا– أَهْلَ الْبَیْتِ– فِی کُلِّ خَلَفٍ عُدُولًا یَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِیفَ الْغَالِینَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِینَ وَ تَأْوِیلَ الْجَاهِلِینَ». کافی (ط – دار الحدیث)، ج۱، ص: ۷۷

۲. البته برخی آن را جزء صحاح ست نمی‌دانند زیرا که برخی از صحاح ست مثل ابن ماجه خیلی ضعیف است و برخی به جای آن موطاء را می دانند اما مشهور به این دلیل که موطاء حدیث صرف نیست بلکه فتوا هم دارد [آن را جزء صحاح سنت نمی دانند]، البته ترمزی هم تقییم حدیث دارد که با عبارت «و علیه اکثر اهل العلم» بیان می کند اما فقهی نیست و خارج از حدیث چیزی ندارد، اما موطاء مالک مقدار زیادی خارج از حدیث دارد، یعنی حدود ۳۰۱ مورد فتوای اهل مدینه دارد که معروف است به اجتماعات اهل مدینه.

۳. الملل و النحل، ج۱، ص۲۰

دقیقاً ۷۰ روز بین غدیر و سقیفه بوده است، تاریخ این برهه خیلی مشکل دارد. قبل از وفات پیامبر ص در غدیر، بعد مباهله و تبوک و ترور حضرت و قصه ناقه که حضرت (ص) را از بالای کوه به دره بیاندازند تا جنگ های ابوبکر با مرتدین که احتمالاً می دهم صد درصدش دروغ است، می گویند روز حائط ... همه این ها مشکل دارد. کتاب طبری در بخش سیره، چون با سند ذکر می کند، این ها را تکه تکه کرده است. یک سند واحداست در قصه فتح مکه و... کنارهم می گذارید می فهمیم جعلی است. اتفاقاتی که در این برهه افتاده است که اگر درست بررسی شود خیلی نتایج بدست میاید.

اینکه مطابات حضرت زهرا (س) از خلیفه چه بوده است؟ الان معلوم نیست و درست مشخص نشده است و باید از عهد اول شروع کنیم. الان خیال می کنند فقط فدک است، ولی چندین مورد در خود مدینه بوده که غیر از فدک است؛ حوائط سبعه و خمس و خیبر هم بوده است. آخر بقیع، شارع باب العوالی تا قبا ۷ باغ بود (به نام حوائط سبعه[1]) که متعلق به یهودی بود که به پیامبر داد و ایشان به حضرت زهرا (س) بخشید و اینجا را ابوبکر گرفت و آن یهودی در جنگ شهید شد. تا فدک ۲۷۰ کیلومتر است و ۵ روز راه دارد و جا ندارد که تا خلیفه شود برود انها را بگیرد. اینکه می گویند فردای سقیفه دستگاه خلافت فدک را غصب کرد غلط است. در بعض روایات عامه هست که حضرت زهرا سلام الله سهم خود را از زمین های خیبر خواستند که این غیر از فدک است. در صحیح بخاری دارد که جأئت الی ابی بکر و طالب میراثها من خیبر و الخمس، خیبر و خمس در کتب ما نیست و درست تحقیق نشده است.

حدیث «انا معاشر الانبیاء لانورث درهما و دینارا» در سندش در کتب ما ابوالبختری کذاب جعال است و خود عامه ملتفت به اشکال این حدیث شده اند و لذا جدیدا به این متن انا لانورث تمسک می کنند و این متن ضعیف تر از قبلی در کتبشان است.

از همه مهم تر یک پول هشتصد هزار درهمی بود که از بحرین برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بودند و همه را غصب کردند. این به نظر من از باغهای هفتگانه مهم تر است. هشتصد هزار درهم پول زیادی است، چون در جنگ بدر که تمام تجارت قریش بود، خمسش صدهزاردرهم است. هیچ جنگی به این اندازه غنیمت نداشت. ظاهراً رکن اساسی جریان سقیفه همین پول بوده است. بحرین لولو داشت. عده ای کارشان این بود که چنددقیقه زیر آب می ماندند لولو استخراج می کردند. اسمع بن صیار بزرگ عشیره بود و گویا سرمایه دار وفئودال بود. در طبقات آمده پولی را فرستاد برای خانمی، گفت: می خواهید به من رشوه دهید، احتمالاً از این پول ۸۰۰ هزار باشد بعیداست از پول فدک باشد. این ۸۰۰ هزار درهم که به پیامبر ص رسید قرار بود بیتی را برای این پول قرار دهند که فوت کردند.

---

۱. باغ در اصطلاح عربی اگر دیوار نداشت حدیقه می گفتند اگر دیوار داشت حایط می گفتند. اگر درخت خرما و انگور (کم) ، سیب و... حدیقه می گفتند. اگر کوچک بود ، حش می گفتند یعنی باغچه. حش کوکب آخر بقیع اینگونه بودکه لفظ عبری است به معنای باغچه.

عدم شرکت حسنین (ع) در جنگهای عمر

شرکت حسنین (ع) در جنگهای عمر معلوم نیست و امام علی هم قطعاً شرکت نکردند. در زمان عمر هم آنها ۱۷-۱۶ ساله بودند و بعید است در جنگ با عمر رفته باشند. نقل شده و برخی جاها هم به نام جایی که امام حسن نماز خوانده باشد داریم ولی معتبر نیست.

تقسیم بیت المال

عمر بیت المال را به افراد مساوی نمی داد و به مردم مدینه ۳ هزار درهم و به بدری ها ۵ هزار درهم و به بچه ها نصف یا ربع بزرگترها می داد و به حسنین – به احترام پیامبر (ص)- سهم بدری ها را می داد و به زنهای پیغمبر ۶ هزار درهم می داد به استثنای عایشه و حفصه که ۱۲ هزار درهم می داد و عثمان سهم این دو زن را کم کرد، ولی عوضش به بنی امیه زیاد می داد و وقتی حضرت امیر (ع) کار را بدست گرفتند بیت المال را مساوی تقسیم فرمودند و این برایشان دردسر ساز شد.

خوارج

خوارج شبیه داعش زمان ما بود. یک گروه تروریستی مخفی نیست و ایجاد خلافت می کنند. چون حاکمان را کافر می دانستند. از نظر آنها علاوه بر حاکمان، درباریان هم کافرند، مردم عادی کوچه و بازار هم کافرند. خوارج مستقیماً نمی رفتند امیر را بکشند بلکه از خانه که در می آمدند همه را می کشتند، اصطلاح تکفیری در واقع این مراد است. فاسق نمی دانستند بلکه کافر می دانستند. مردم هم به دلیل ترک امربه معروف و نهی از منکر کافر بودند. گاهی سه نفر از خوارج در یک بیابان با همدیگر بیعت می کردند و قیام می کردند و بقیه را همه کافر می دانسند!

خوارج غالباً می رفتند در حاشیه کشورهای اسلامی؛ در سجستان (سیستان)، عمان و شمال آفریقا هنوز هم هستند. اموی ها در اندلس بودند. خوارج در سجستان در حاشیه جهان اسلام بودند، به طور کلی خوارج همواره در حاشیه دنیای اسلام بودند، چون شکست می خوردند می رفتند در حاشیه باقی می ماندند.

کتاب الکامل مبرد و کتاب ابن ابی الحدید تاریخ خوبی از خوارج بیان کرده اند. گفته شده است که خود مبرد هم از خوارج است چون خیلی خوب راجع به آنها توضیح داده است. البته نسبت تشیع هم به او داده اند، دو نسبت متضاد. خوارج در ابتدا که به جایی وارد می شدند خراج جدید می گرفتند چراکه خراج قبلی را باطل می دانسته اند، چون به دستگاه باطل داده اند. ولی اهل بیت (علیهم السلام) این کار را نکرده اند.

خوارج قائل به «منزله بین منزلتین» نبودند، بلکه از نظر آنها انسان یا کافراست یا مومن، فاسق نداریم. زیدیه حداقل قائل بودند به فاسق. شیعه هم فاسق را قبول دارند. خوارج مثلاً سه نفر بودند خودشان را مومن می دانستند و باقی دنیای اسلام را کافر می دانستند. خوارج اولیه بعد از جریان نهروان شکل گرفت که میان آنها اختلاف شد که بچه ها را بکشیم یا نه؟ در بچه ها اختلاف داشتند. در غیر بچه ها متفق علیه بود که همه باید کشته شوند. آنان در تکفیر همه مردم، به آیه: «إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدُوا إِلاَّ فاجِراً کَفَّاراً» استناد می کردند.

قصه ای نقل شده است که قافله ای داشتند می رفتند که در میان راه پرچم خوارج را دیدند، سفیان ثوری گفت شما هیچ چیز نگویید و به من واگذارید، جلو رفت و خوارج به او گفتند: شما کی هستید؟ سفیان گفت: ما مشرکیم! و آمده ایم با

معارف قرآن آشنا شویم و آیه قرآن می گوید: «وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّه خارجی هم گفت: یکی از احکام الهی را برایشان بیان کنید، بعد گفت نظرت چیست؟ گفت: ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ»،[1] خارجی دستور داد گروه حفاظت و حراست برای او قرار دادند تا به مقصد برسد! کار به جایی رسیده بود که مسلمان اگر بگوید مشرکم جانش سالم می ماند.

خوارج در درجه اول با خود امیرالمومنین(ع) جنگیدند بعد به امام حسن (ع) تعرض کردند و به حضرت خنجر زدند. در زمان بنی امیه شدیدترین قیام ها به استثنای حضرت سیدالشهدا (ع) معظمش از طرف خوارج است. اما در زمان بنی عباس معظم قیام ها از طرف زیدی ها است. رئیس خوارج ۶ ماه پیش عمربن عبدالعزیز بود و با یکدیگر گفتگو می کردند و برایش شرح می داد، مشترکات را بیان می کرد. ریس خوارج گفته بود دست به عملی نزنید تا مباحثه من با ایشان تمام شود. در نهایت از پس او بر نمی آید. خوارج هم خیلی ظواهر امر را در نماز و عبادت و زهد و تقوا رعایت می کردند. کتاب الکامل از مبرد در ادبیات عرب خیلی قصه های خوارج را آورده است. در یک نقل آمده است کسی از خوارج را گرفتند، به کنیزش گفتند از مولای خودت چه می دانی؟ گفت مختصر بگویم یا مفصل؟ گفتند مختصربگو. گفت: در هیچ روزی برایش غذا نبردم و هیچ شبی هم رخت خواب نبردم.

در ابتدا «لا حکم الا لله» شعار خوارج بود و هدفشان ابتدائاً – چنانچه در نهج البلاغه آمده – نفی حکومت بود ولی آنچه مشهور است بعداً به تشکیل حکومت پرداختند. درجنگ نهروان همگی کشته شدند غیر از حدود ده نفر. به امیرالمومنین (ع) گفته می شود که در نهروان همه خوارج کشته شدند، حضرت (ع) می فرمایند: اینگونه نیست، فتنه آنها تا قیامت باقی است.

کیسانیه

فرقه ای به این اسم ثابت نیست. کیسانیه که اصل وجودش هم مشکوک است. معروف است که محمد بن الحنفیه کارهای مختار را تایید می کرده است لذا شاید عده ای که می خواسته اند در کوفه کشتار راه بیاندازند خودشان را تابع محمد معرفی می کرده اند. اینکه او در کوه های رضوی (اطراف مدینه) زنده است و دو شیر از او محافظت می کنند با عقل نمی سازد. سیطره به کوه های اطراف مدینه خیلی راحت است چون مثل تپه اند. فکر نمی کنم آدم عاقل متعارف، این حرف ها را بزند. احتمالا دشمنان شیعه این حرف ها را زده اند برای اینکه بگویند شیعیان، حرف های نامربوط می زنند.

کیسانی ها از شخصی به نام کیسان بوده. جنایتی مرتکب شده، حالا می گویند کیسان ایرانی الاصل بوده، نمی دانم از اهواز بوده یا جای دیگر. جز جماعت مختار بوده و یک گروه با خودش داشته که مثلا می گفتند: این شخص در فلان خانه در کربلا بوده در لشگر عمر سعد. این ها به آن خانه حمله می کردند تمام افراد خانه را می کشتند، زن، مرد، بچه، کوچک، یک ساله، یک ماهه، پیرمرد، پیرزن، هر چه در خانه بود. خیلی حرف عجیب و غریبی است، من احتمال می دهم سادگی شیعه ها هم از یک طرف واقعا کارساز است که یک چیز هایی نسبت دادند به شیعه.

---

[1]. توبه:۶

سبی عین التمر

حسن بصری و محمد ابن سیرین از بزرگان اهل بصره اند، در بصره خیلی تاثیرگذارند، جز صحابه هم نیستند، جز تابعین اند. این دو نفر خیلی تاثیرگذارند. پدران هردو از «سبی عین التمر» هستند. این یکی از نقاطی است که در تاریخ اسلامی متاسفانه کم روی آن کار شده. کار شده اما این خیلی بیشتر کار می خواهد. وقتی که در زمان خلیفه دوم، عین التمر که نزدیک کربلاست را گرفتند، یک مدرسه ای در آن جا بود درش را هم قفل کرده بودند، بالاخره در را شکستند و وارد شدند، سی تا بچه، حالا گفته شده زردشتی، گفته شده یهودی، مسیحی، خیلی بچه های با استعدادی بودند، مدرسه تیزهوشان به قول امروز ما ! این ها خیلی بعدها تاثیرگذار بودند که معروف اند به «سبی عین التمر». شخصی است به نام حمران یا مهران که این غلام عثمان است و ادعا شده این که اهل سنت شستن پا را اصلش را از او گرفتند. او هم از سبی عین التمر است. یعنی این ها به نحو خیلی عجیبی تاثیرگذارند. از این شخصیت ها دو نفر خیلی عنوان دارند، یکی همین محمد ابن سیرین که سیرین پدرش است و یکی هم حسن بن یسار، یسار هم جز همین سبی عین التمر است.

۴. عصر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

امام حسن ع – که از سال ۴۱ که صلح امام حسن ع است تا سال ۵۰ که شهادت ایشان است– و امام حسین ع بعد از امام حسن ع، در روایت آمده که جوائزی از معاویه گرفته اند، اینها جعلیات بنی امیه است و قبول اینها دشوار است.

تدریجاً در دنیای اسلام مخصوصاً وقتی امثال معاویه و یزید روی کار آمدند که ملوک بودند، می گفتند: خلافت تا ۳۰ سال است و بعدش می شود پادشاهی، لذا از آنها به خلفای راشد نام نمی برند. عبدالملک مروان ۱۶ سالگی زمان امام مجتبی (ع) والی مدینه شد و از نظر سنی از امام سجاد (ع) بزرگتر است.

تفسیر ما از جریان سید الشهداء (ع) این است که اصولاً آن کسی که با او بیعت شده بود امام حسین (ع) بود و اصلاً یزید شأن بیعت کردن را نداشت

۵. امام سجاد ع

عبدالملک مروان حاکم مدینه شد و همان وقت به کبوتر حرم معروف بود و وقتی والی شد به قرآن گفت: هذا فراق بینی و بینک. بنی امیه او را والی کردند و آیین نامه هایی دارد که سجلات عبدالملک است. کار بزرگ او ضرب سکه است. من فکر نمی کنم اینگونه باشد و به نظرم از زمان امام علی (ع) مساله ضرب سکه بوده است. الان هم سکه های ضرب عبدالملک هست که در سال ۷۳ ضرب شده و رویش نوشته شده ضرب فی سنه ثلاث و سبعین. معروف این است که عامه برای خلفای راشدین، شان ولایت قائل هستند مثلاً برای عمر بن عبدالعزیز و تا حدی عبد الملک مروان که ۱۶ سالگی والی شده است.

واقعه حرّه

شخصی به نام مسلم عقبه، پیرمردی بود که کلمه خبیث در حق او کم است. هنگامی که اهل مدینه عصیان کردند علیه یزید و عده ای همچون حنظله غسیل الملائکه از طاعت یزید خبیث خارج شدند، یزید سپاهی را به فرماندهی مسلم بن عقبه به

سمت آنها فرستاد. جنایات او در مدینه قابل ذکر نیست در بعضی مصادر هم آمده است. سه روز مدینه را تحلیل کرد، اینقدر خون ریخت که به او گفتند: مسرف به جای مسلم.[1]

در میان آنها صحابه و زن و بچه آنها هم بودند. خیلی عجیب است که اهل سنت قتل و غارت زن و بچه صحابه را مشکل نمی دانند ولی لعن را اینقدر حساس هستند! این مردک در راه مُرد، در تاریخ طبری دارد که لحظاتی قبل از مرگش گفت: خدایا تو می دانی که من در تمام عمرم کاری مثل این در تقرب به تو انجام ندادم! «لم اعمل عملا یتقرب الیک مثل ما صنعت باهل مدینه.» اهل سنت روایاتی دارند که: لعن الله من اخاف اهل مدینه، مع ذلک چون دستور خلافت بود؛ یتقربون به الی الله. یعنی چنین تصوری نسبت به خلیفه داشته اند!

عبدالله بن عمر کارش به اینجا رسید که بعد از جنایت حجاج – که می گویند در آن زمان ۲۰ ساله بود– با پای او بیعت کرد.

سفر به کوفه و انشای دعای ابوحمزه

امام سجاد (ع) به کوفه هم آمده اند و در کتابی دیدم نوشته ایشان دو سال کوفه بودند و این دو سال بعد از تولد در زمان امام علی (ع) است یعنی تا دو سالگی شان در کوفه بودند و حضرت متولد سال ۳۸ است. اینکه بعد از کربلا تا دو سال در کوفه بوده باشند این معلوم نیست. احتمال دارد انشای دعای ابوحمزه در مسجد کوفه باشد و بعید است در یک سفر باشد و در این دعا دارد که «وارزقنی حج بیتک الحرام و زیاره قبر نبیک» و بعید است در مدینه کنار قبر نبی (ص) این دعا را بخوانند و لذا احتمال می دهیم در کوفه این را فرموده باشد.

---

۱ . مسلم بن عقبه، از جنایتکاران تاریخ که بعد از حادثه عاشورای حسینی، در واقعه حره به فرمان یزیدبن معاویه، دست به کشتار مردم مدینه و غارتگری زد. او از سرداران معاویه و یزید بود و زمان پیامبر اسلام را نیز درک کرده بود. او در زمان پیامبر، در «غلطفان» اسیر شد و زنی از انصار او را خرید و آزاد کرد. مسلم، یکی از بزرگترین جنایات زمان «اموی» را مرتکب شد. زمانی که "یزیدبن معاویه" در مقابل شورش مردم مدینه بر ضد امویان و برای سرکوبی آنها که مسلمانانی از مهاجرین و انصار بودند، سپاهی را از شام به فرماندهی مسلم بن عقبه، به مدینه فرستاد، دستور داد مدت سه روز به شهر مدینه و همه چیز و مردم حمله کنند و بعد از پیروزی می توانند شهر را غارت و آنچه را می خواهند، از خانه های مردم تصاحب کنند. آنان در وقت اعزام، سهمیه خود را از بیت المال بطور کامل گرفته و علاوه بر آن صد دینار اضافی به آنها داده شد. سپاه پنجاه هزار نفری مسلم، همه دستورهای یزید را در این باره انجام داد، کشتار فجیع و جنایت های زیادی کرد. در این پیکار که میان مردم شام و مردم مدینه، در محلی به نام «حره و اقم» بود، بسیاری از زنان و کودکان مورد هجوم واقع و به دستور یزید و اجازه مسلم اسیر شدند. مسلم، بسیاری از اسیران را که شامل تعدادی از قریش بودند، کشت. در میان آنها کسانی از صحابه پیغمبر نیز بودند که بعد از کشته شدن، سرشان را از تن جدا کردند (تاریخ طبری، الامامه و السیاسه). تعداد کشتگان این واقعه را بنا به نقل مختلف تاریخ از ۶۵۰۰ نفر تا ۱۱۷۰۰ نفر گفته اند که تعداد زیادی از آنها مهاجرین و انصار و فرزندانشان بود. برخی مورخین گویند که آنها انتقام خون کشته شدگان جنگ بدر را از فرزندان انصار گرفتند. مسلم بن عقبه این قتل عام مردم مدینه را بهترین عمل خود بعد از گفتن لااله الاالله می دانست و می گفت خدایا تو میدانی که من در مورد هیچ خلیفه ای (نه پنهان و نه آشکار) نافرمانی نکرده ام. مسلم، به خاطر کارهای ننگین و وحشیانه اش، معروف به "مسرف" و "مجرم" شد. برخورد دیگری از مسلم بن عقبه با امام چهارم شیعیان، علی بن الحسین (ع) در تاریخ نقل شده که بعد از سرکوب مردم مدینه، مسلم از مردم آنچنان بیعت برای یزید گرفت که خود را برده و غلام یزید بدانند ولی با علی بن حسین (ع) بصورت عادی بیعت شد، درحالی که قبل از آمدن امام نزد مسلم، او به امام و اجدادش دشنام می داد. بعد از رفتن امام، علت را از او پرسیدند، مسلم گفت: «این برخورد خواسته من نبود، لکن قلب من از رعب و وحشت پر شد.»

۶. عصر امام باقر ع

موسس فقه تفریعی

سنی ها اصرار دارند که موسس فقه تفریعی ابوحنیفه است ولی در واقع امام باقر (ع) است؛ «لِمَ سُمِّيَ الْبَاقِرُ بَاقِراً قَالَ لِأَنَّهُ بَقَرَ الْعِلْمَ بَقْر»[1]. موسس تفریع ایشان است. ابوحنیه متولد ۸۰ است. تولد و فوتش تقریباً شبیه امام صادق ع است، زید هم همینطور؛ هرسه متولد ۸۰ هستند. امام صادق (ع) تا سال ۱۴۸ بودند. ابوحنیفه اصرار داشت که این ابداع من است.

ابوحنیفه به جابربن یزید جعفی می گفت من این تفریع را جعل کردم، جابر می گفت من این را از امام باقر(ع) شنیده ام! اصل تکذیب جابر، برای ابوحنیفه است سر همین فقه تفریعی. جابر به پیامبر (ص) نسبت می داد؛ یعنی مساله امامت همین است که از رسول الله ص گرفته است. مرحوم نجاشی راجع به جابر مطالبی دارد که قابل قبول نیست.

عمربن عبدالعزیز

عمربن عبدالعزیز کلا دو سال دوران حکومتش طول کشید که بعد بعضی از زن های بنی امیه او را خفه کردند. برداشتن سب امیرالمومنین (ع) مسأله بزرگی بود که انجام داد. سید رضی(رحمه الله) بر سر قبر عمر بن عبدالعزیز در دیر سمعان این اشعار را خوانده است:

یا ابن عبد العزیز لو بکیت العین — فتی من امیـــــــۀ لبکیـــــــــــــــــتک

أنت نزهتنا عن السب و الشتم — فلو أمـــــــکن الجزاء جزیتـــــــــــــک

غیر انی أقول انک قد طبــــــــــــت — و ان لم یطـــــــــب و لم یزک بیتک

دیر سمـــــعان لا عدتک الغوادی — خیر میت من آل مروان میتـــــــــک

ظلم نمی کرده است. هرچند بالاخره «اللهم العن بنی امیه قاطبتاً...» شامل او می شود.

۷. عصر امام صادق ع

از ۱۱۴ تا ۱۲۱-۱۲۰ کوفه آرام است و بعد، قیام زید انجام می شود و در کوفه مساله قیام مطرح شد که برخی گفتند: باید قیام کرد و بنی امیه را از بین برد و تا سال ۱۳۲ که بنی عباس آمدند کوفه نا آرام است و عده ای زیدی شدند و بعد برخی از زید برگشتند و برخی مثل ابوالجارود برنگشتند و تا زمان امام هفتم بودند و برنگشتند. اکثر یمنی های فعلی جارودی اند. از ۱۳۲ که انقلاب پیروز شد و بنی عباس آمدند، اول کار بنی عباس به امام صادق (ع) کاری نداشتند. بعد از آمدن بنی عباس، بنی امیه را تصفیه کردند و سفاح یعنی خون ریز و او بنی امیه را کشت و امام صادق (ع) تا ۱۳۶ با سفاح بودند و بعد منصور آمد که داخلی ها را کشت و ابوحنیفه و امام صادق (ع) را کشت.

بنابراین حیات امام صادق (ع) چهار دوره مختلف داشته است که شرایط کوفه متفاوت بوده است:

---

[1]. علل الشرائع ؛ ج۱ ؛ ص۲۳۳

اول: از ۱۱۴ تا ۱۲۱ که کوفه آرام است. دوم: از ۱۲۱ تا ۱۳۲ که قیام زید است. سوم: از ۱۳۲ تا ۱۳۶ که دوران سفاح است که بنی امیه را از بین برد و به ابومسلم و امام صادق کاری نداشت. چهارم: از ۱۳۶ تا ۱۴۸ که دوران منصور است که تصفیه داخلی کرد و اینکه ایشان رئیس مذهب شده به خاطر حفظ مذهب در این دورانهای مختلف است.

از سال ۱۱۴ که شروع امامت امام صادق (ع) است تا سال ۱۳۲ که ۱۸ سال است امام صادق (ع) معاصر با بنی امیه اند. امام صادق از سال ۱۱۴ تا ۱۳۲ چند نفر از بنی امیه را درک کردند و تا ۱۳۶ سفاح را درک کردند و بقیه اش را با منصور دوانیقی بودند و از این جهت در میان ائمه بی نظیر اند که دو حکومت بنی امیه و بنی عباس را درک کردند.

منصور، امام صادق (ع) و ابوحنیفه و ابومسلم و... را کشت. او به دنبال عبدالله محض بود و محمد و ابراهیم و... را نیز کشت. خود منصور در قیام ابراهیم بود ولی بعداً او را کشت و ابراهیم با او جنگ کرد و نزدیک خیمه او رسید و می شد او را بکشد. امام صادق (علیه السلام)، خود منصور دوانیقی را از اوصیای خودشان معرفی کردند، در حالیکه هیچ امامی با خلیفه ی زمانش آن کار را نکرد، این نشان می دهد که تقیه موردی بوده است.

حیره ۱۷ کیلومتری نجف است و الان بزرگ شده است و کوفه را با آجرهای حیره ساختند. حضرت صادق (ع) مدت کوتاهی کوفه بودند و بعد به حیره برده شدند. نجف هم ده کیلومتر با کوفه فاصله دارد و البته الان وصل شده است، ابوالعباس سفاح در حیره بود و ابراهیم بن امام که بنا بود خلیفه شود کشته شد و منصور مرکز خلافت را از کوفه به بغداد منتقل کرد و در زمان سفاح مدت کوتاهی (حدود شاید ده روز) امام صادق (ع) در کوفه بودند و لذا حتی یکسال یا چند ماه بودن امام صادق (ع) در کوفه معلوم نیست و آنچه اصحاب ما نقل کردند از این سفرها نیست و در این سفرها نقل روایت و... نبوده است. زیارت عاشورا و دعای علقمه و زیارت امیر المومنین که حضرت صادق (ع) خواندند و امثالهم برای این سفرهاست که صفوان جمّال نقل کرده است. جمّال یعنی من یکری جمالاً، کسی که جمل کرایه می دهد. در برخی روایات صفوان است که در خدمت امام بوده است و خودش هم ثقه است.

کشف رسمی قبر امام علی (ع) در زمان امام صادق (ع) است و از آن زمان علنی شده است.

«ولایت فقیه»، نقطه عطفی در تاریخ اسلام

از زمان امام صادق (ع) نقطه عطفی در تاریخ اسلام پیدا شد. ایشان شأن فقیه را از حد افتاء به حد ولایت بالا برد و فرمود: «انی قد جعلته علیکم حاکماً».[1] در چنان اوضاع و احوالی که امام صادق(ع) می‌زیست، قیام‌های متعدد و فشارهای فراوانی بود، لذا حضرت که دارای فقه ولایی بود، خواه ناخواه باید طرحی ارائه می‌کرد و آن «طرح خودگردانی شیعه» بود که امام فقیهان را محور مراجعه شیعیان قرار می‌داد که فقه ولایی را پیاده کنند. امام در اینجا تصدی مباشر ندارد، زیرا تجربه تاریخی این اجازه را نمی‌دهد. ولایت فقیه از اینجا به وجود آمد و روایات عمربن‌حنظله کاملاً گویای چنین وضعیتی است. البته روایت ابوخدیجه در خصوص قضاوت است، با در نظر گرفتن ملازمات عرفی‌اش که جنبه‌هایی از مقام ولایی را دارا است می توان از آن ولایت فقیه را استفاده کرد.

---

۱. الکافی، ج۱، ص۶۷

در مقابل، اهل سنت فقه ولایی نداشتند. ابوحنیفه در ولادت و وفات با امام صادق (ع) تقریباً مصادف است، یعنی هر دو متولد ۸۳ هستند و امام در سال ۱۴۸ شهید شدند و او ۱۵۰ فوت کرد. ابوحنیفه، ولیّ امر را حاکم می داند و تعیین آن را تابع بیعت عمومی می داند و لذا عامه که اصول فقه را نوشتند مبانی فقه استنباطی را نوشتند نه فقه ولایی، چون فقیه را صاحب ولایت نمی دانستند. شیعه با عامه اختلاف دارد و امام صادق (ع) را علاوه بر بیان حقایق صاحب ولایت هم می داند.

اخذ خمس، یک حرکت سیاسی اجتماعی

اولین حرکت سیاسی اجتماعی ائمه (ع) در زمان امام صادق (ع) است و به نظر می رسد عملکرد امام زین العابدین (ع) و امام باقر (ع) تمهیدی برای حرکت امام صادق (ع) بوده است. در این برهه، تغییرات مهمی واقع می شود از آن جمله این است که ایشان مباشرتاً خمس گرفتند. در روایتی حضرت به این مضمون می فرمایند که من از اغنیاء اهل مدینه هستم ولی خمس را ولو درهم واحدی باشد اخذ می کنم.

تحول و رشد علمی جامعه

در اوایل حکومت بنی عباس حرکت علمی شتاب بیشتری گرفت. به نوشتهٔ احمد امین که درست هم هست، در مدت ۸۱ سال حکومت بنی امیه در دنیای اسلام یک مدرسه ساخته نشد. اصولاً بنی امیه در خط علم نبودند به خلاف بنی عباس که به جهات سیاسی و اجتماعی در زمان آنان، علم رشد غیر طبیعی پیدا می‌کند. ابن قتیبه در آخرین صفحه از کتاب الإمامة و السیاسة نوشته است در زمان هارون – که حدود سال‌های ۱۸۰–۱۹۰ بود – ممکن است کسی در ادبیات و شعر و فقه و مسائل علمی مناظره کند و یازده سال داشته باشد. این را با ۸۱ سال حکومت بدون مدرسه بنی امیه مقایسه کنید. در کتاب تقریب التقریب از شافعی نقل می‌کند که ۱۵ ساله بود و در مسجد النبی فتوا می‌داد! چون محدث را غیر از مفتی و فقیه می‌دانستند بعدها در تحدیث شرط سختی گذاشتند. در الکفایه خطیب بغدادی، سِنی را که شخص وارد تحمل حدیث می‌شد بیست سالگی نوشته‌اند و باز هم اصولاً فقیه رتبهٔ خیلی بالاتری داشت که قابل قیاس با محدث نبود.[۱]

زیدیه

با آمدن زید به کوفه این شهر بهم ریخت و از ۱۳۲ تا ده سال کوفه انقلاب بود، بعد از آن بنی عباس آمدند. بعداز شهادت یحیی بن زید امامت به بنی الحسن منتقل شد. الان هم زیدی های یمن بنی الحسن است. بله، محمد بن حسن ملقب به دیباج (چون زیبا بوده است) قیام کرد و ۲۰۰ تا زیدی حول او بودند. در یمن سادات معظمشون حسنی یا طباطبایی اند. شمال آفریقا هم حسنی هستند و انساب خوبی دارند.

مجموعه ائمه زیدی شش نفر است. یحیی بن زید در چند جا مقبره دارد، یکی جوزجان در افغانستان، یکی هم میامی نزدیک مشهد (سی چهل کیلومتری مشهد است). احتمالاً میامی، مقام ایشان بوده است. ایشان بعد از شهادت پدرش از کوفه

---

۱. تقریباً اولین نوشتاری هم که بین اهل سنت معروف است در علم درایه نوشته شده است که چهل و اندی سال است چاپ شده است «المحدث الفاصل بین الراوی و الواعی» از رامهرمزی است که متعلق به قرن چهارم است. کتاب لطیفی است البته آثار بدائت بر آن واضح است که اول کار است.

فرار کرد از ۱۶ ساله تا ۲۶ ساله گفته شده است. زید ولادتش با امام صادق ع است ولی حدود ۲۷ سال قبل از ایشان به شهادت رسید، گفته اند چهل ساله شهید شده است. احتمالاً یحیی در میامی اقامت داشته و بیعت گرفته است چرا که قبر ایشان کاملاً مشخص است که جوزجان است. در قصیده تائیه دعبل، هم ذکر شده جوزجان. قبر یحیی حرم دارد. در گنبد هم بارگاه دارد.

زیدی ها که در یمن تشکیل حکومت دادند. زیدی های یمن رسماً با حاکمیت در افتادند، در زمان یحیی بن حسین (امام هادی) که در غیبت صغری قیام کرد. با آمدن زیدی ها مشکل درست شد که این دولت فاسق است و ما باید لااقل با اینها همکاری نکنیم. یحیی بن حسین (امام هادی) کتابی دارد به اسم: الاحکام، به ائمه (ع) هم اهانت می کند که اینها افرادی هستند که به دستگاه خلفای جور می روند و با آنها رابطه دارند، به جای اینکه قیام کنند و امر بمعروف کنند به طرف آنها رفته اند، که ظاهراً مقصودش حضرت رضا (ع) و امام جواد (ع) باشد، که در روایات ما هم از ایشان زیاد سوال شده بود که چرا به دستگاه خلافت رفتید.

بزرگترین قیام های زمان بنی عباس توسط زیدی ها انجام شد. مقاتل الطالبیین کتاب خوبی است در شرح حال این قیام ها. خودش هم زیدی است ظاهراً البته نسباً از بنی امیه است ولی به خاطر حضور در اصفهان به شیعه معروف شده است؛ الاموی و الشامی و الشیعی است که خیلی عجیب است، ظاهرا شیعه زیدی است. قسمت هایی از مطالبی که از اقدامات علیه سادات حسنی نقل می کند، خیلی دلخراش است.

یحیی بن حسین غالباً در حال جنگ بود می گویند برخی کتبش را پشت اسب نوشته است. از لحاظ جسمی هم فرد عادی نبود از حیث شجاعت و قدرت بدنی و.. وقتی سر کار آمد به مردم یمن گفت یک شرطی بر من است که طبق کتاب الله و سنت پیامبر (ص) عمل کنم ولی شما هم باید بیعت کنید و از من اطاعت کنید. لذا طرح عصمت را همین یحیی بن حسین رد می کند این کتاب در اوائل غیبت صغری است.

عبدالله بن حسن، پسر حسن مثنی است و حسن مثنی خودش داماد امام حسین سلام الله علیه است و عبدالله بن حسن جز پیرمردهاست، حتی به لحاظ سنی از امام صادق (ع) بزرگتر است، مثلا عبدالله ابن حسن از حضرت باقر (ع) هم بزرگتر است چه برسد به خود امام صادق (ع) و لذا جز شیوخ بنی هاشم در مدینه حساب می شود.

زیدی ها بعد از زید به یحیی مراجعه کردند، بعد از شهادت یحیی در جوزجان به این عبدالله، اصلا زیدیه را به سادات حسنی آوردند، یعنی حرکت زیدیه که یک حرکت مسلحانه بود و معتقد به قیام مسلحانه بودند این رفت در تشکیلات حسنی ها. زیدیه هم که الان در یمن است حسنی اند، معظم زیدیه یمن ساداتشان حسنی اند.

در سال های بعد از قیام زید، در مدینه که اشکالات بر علیه بنی امیه زیاد شد، وقتی بدیل بنی امیه مطرح می شد که اگر بنی امیه رفتند کی بیاید؟ در مدینه سه چهره اساسی همیشه مطرح بود: عباسی ها، ابراهیم ابن امام را مطرح می کردند که برادر منصور و سفاح بود. حسینی ها و شیعیان کوفه، حضرت صادق (ع) را مطرح می کردند. از سادات حسنی به اصطلاح و زیدی ها هم عبدالله محض را که او از حسنی ها بود. بعد هم همین حسنی ها مبارزه با منصور را و بعد با بنی عباس را به عهده گرفتند. پسر ایشان محمد است که کشته شد، پسر دیگر ایشان ابراهیم است که آن هم کشته شد. این ها قیام مسلحانه را بچه های عبدالله انجام دادند.

زیدی ها و سادات حسنی در مصر حدود ۱۳۰ سال حکومت کردند. دولت زیدیه که اول تشکیل شد در زمان امام هادی (ع) در سال ۲۵۰ در شمال ایران تشکیل شد. در یمن خیلی حکومت طولانی شد از سال ۱۹۶۷ حدوداً امام یحیی در یمن مطرح شد خیلی هم مرد با هیبتی است. با آقای مرعشی هم رابطه داشته و اجازه داشته.

در کتب زیدی ها دیدم که یحیی بن حسین از سادات طباطبایی که به آن امام هادی، می گویند در سعده در سال ۲۸۰ تشکیل حکومت داد. عباراتی نقل کردند در اخذ بیعت از مردم: شرط می کنم که وظیفه الهی است انجام دهم به حیث لاتفقدون من رسول الله الا شخصاً، یعنی فقط شخص رسول الله ص حاضر نیست، از طرف شما هم طاعت و انقیاد باشد.

روایتی در روضه ی کافی هست و سند اش هم نقی نیست، از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌فرمایند که من دو همسایه دارم که یکی زیدی و دیگری ناصبی است، امام می‌فرمایند آنکه زیدی است بدتر است؛ «إِنَّ هذَا نَصَبَ لَکَ، وَ هذَا الزَّيْدِيُّ نَصَبَ لَنَا»،[1]یعنی زیدی امام را زیر سوال می‌برد اما ناصبی با شما شیعه ها مخالف است. در کتاب های زیدی ها هست که ائمه بجای اینکه با خلفای جور بجنگند در دربار و دستگاه آنها رفتند و شیعیانشان برایشان علم غیب قائل هستند و به امامتشان قائل اند!

در مقاتل الطالبین و ابانه و الحدائق الوردین (همه از کتب زیدیه اند) در اینها دارد که امام صادق (ع) موسی بن جعفر (ع) و یک پسر دیگر خودشان را هم را فرستادند و در قیام علیه اموی ها شرکت کردند و این فوق العاده بعید است و آنها به امام صادق توهین کردند و در هیچ یک از مصادر ما هم نیامده است. اگر بود بعید بود منصور امام هفتم را رها کند.

جریات غلات

اگر راست باشد که عبدالله بن سبا از زمان امام علی (ع) مدعی نبوت بود و از زمان امام علی (ع) در کوفه خط غلو شروع شده باشد این خط تا زمان امام صادق (ع) دیگر بروزی ندارد و از زمان امام صادق (ع) دوباره شروع می شود. از زمان امام صادق (ع) نکته مهم تری دارد و آن اینکه بعد از قیام زید و سال ۱۲۱ غالی ها که تندرو یا بنیاد گرای اسلامی بودند به اصطلاح، در کوفه مطرح شدند که بعد از بنی امیه چه کسی خلیفه باشد؟ بنی العباس خودشان را مطرح می کردند و شیعه ها امام صادق (ع) را مطرح می کردند و بنی الحسن (ع) عبدالله بن حسن را مطرح می کردند. غلو از سال ۱۲۱ معنی سیاسی یافت و فقط عقائدی نبود.

شاکله اساسی غلو دو چیزست: ۱. نسبت دادن الوهیت به ائمه (ع) و ۲. عدم التزام به فروع دین و انجام کارهای قبیح. این شاکله اصلی غلو بود و ابوالخطاب که قیام مسلحانه کرد، غالی دانسته شده است. فقط این نبود که مثلاً ابوالخطاب گفته بود

---

۱. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِي جَارَيْنِ: أَحَدُهُمَا نَاصِبٌ، وَ الْآخَرُ زَيْدِيٌّ، وَ لَا بُدَّ مِنْ مُعَاشَرَتِهِمَا، فَمَنْ أُعَاشِرُ؟
فَقَالَ: «هُمَا سِيَّانِ، مَنْ كَذَّبَ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَقَدْ نَبَذَ الْإِسْلَامَ وَرَاءَ ظَهْرِهِ، وَ هُوَ الْمُكَذِّبُ بِجَمِيعِ الْقُرْآنِ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ.
قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ هذَا نَصَبَ لَکَ، وَ هذَا الزَّيْدِيُّ نَصَبَ لَنَا». کافی (ط - دار الحدیث)، ج۱۵، ص: ۵۳۷

نعوذ بالله جعفر بن محمد خداست و من پیامبرم و... بلکه عمل سیاسی هم داشتند و خلطی بین اینها شد که همه کسانی که دنبال عمل سیاسی اند را متهم به غلو کردند. درحالیکه امام صادق (ع) نامه ابومسلم را پاره کردند و فرمودند نه زمان زمانه ماست نه او از یاران ماست.

امام فرمودند: من از دست اینها (ابوالخطاب) شب در رختخواب نخوابیدم. در فرق الشیعه به نوبختی نسبت داده شده که شعارشان «لبیک یا جعفر» بود و امام صادق (ع) کراراً از اینها تبری می جست و ایشان می دانست که با ۷۰ نفر نمی شود قیام کرد و اگر هم پیروز شوند ایشان امام آنها نیست.

قبل از او مغیره بن سعید به نحو ترور قیام کرد. مغیری ها ترور می کردند و امام صادق از اینها هم تبری می جستند. از این زمان خط غلو علاوه بر غلو سیاسی دنبال تنظیم علم رفت که در کوفه دو خط علمی پیدا شد که زارره و محمد بن مسلم جزء خط اعتدال بود و جابر بن یزید و عمر بن شمر و مفضل بن عمر که اکثر اینها از عشیره جعف و یمنی هستند، از خط غلو هستند و اینها هم دنبال حدیث رفتند. زمان امام باقر (ع) اگر هم کسی قائل به الوهیت بود، علمی نبود.

خط علمی غلو سیاسی بعد از ۱۲۱ است که جابر است و از همه فعالتر در این خط مفضل بن عمر جعفی است و ایشان راس غلو سیاسی است و مبدا آن جابر جعفی است و اینها انقلاب کردند. بعد از مفضل و زمان امام کاظم (ع) اینها تدوین علم کردند و حسن بن محبوب که از خط اعتدال است کتاب صلات و صوم نوشت و محمد بن سنان بزرگترین ناشر میراثهای خط غلو است و از این زمان یعنی از ۱۷۰ اینها تالیف کتب داشتند و آنچه به درد ما می خورد، میراثهای علمی خط غلوست، چراکه ما الان نمی خواهیم در نماز بدانها اقتدا کنیم یا در دادگاه شهادت بدهند یا... لذا مساله ما قبول میراثهای علمی خط غلوست.

مثلاً در مقابل حسین بن سعید از خط اعتدال، محمد بن اورمه از خط غلوست که ۳۰ تا کتاب مثل کتب حسین بن سعید داشت. این غیر از ضعف رجالی است و مساله خط غلو مقابل خط اعتدال تا حدود سال ۳۰۰ بود که خط غلو مضمحل شد و در زمان شیخ مفید و شیخ طوسی دیگر خط غلو نداریم. به نظرم وجود کلینی در این جهت موثرست و ایشان به تعبیر نجاشی «اوثق الناس فی الحدیث و اثبتهم فیه» است و حدیث شناس بزرگ شیعه است و کلام نجاشی درباره ایشان وجداناً است و نه تعبداً و هنر کلینی اختیار آثار صحیح خط غلو است. همه اصحاب خط غلو کذاب نبودند و غلط و بی دقتی داشتند و مثلاً وجاده را شاید قبول می کردند و از نظر فهرستی ضعیف هستند و مصادرشان مشکل داشته است. الان هم آنهایی که دنبال انقلاب هستند خیلی روی مطالب دقت ندارند و این دقتها کار ماست که در زیر زمین نشستیم و بحث می کنیم! کار بزرگ کلینی این است که میراثهای خوب خط غلو را جدا کرده است و از ابراهیم بن اسحاق و محمد بن سنان که کذاب مشهور[1] دانسته شده اند، کلینی حدیث نقل کرده است و اینها ضعف میراث علمی داشتند و قابل قبول هایش را کلینی نقل کرده است. بقیه اش را خود علما دیدند که نامربوط است و گلچین آنها را کلینی نقل کرده است و لذا میراثهای آنها متروک شد.

۱در رجال کشی از قول فضل بن شاذان نیشابوری آمده است: و ذکر الفضل فی بعض کتبه: الکذابون المشهورون أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینة (محمد بن علی الصیرفی) أشهرهم.

برخی از کتب خط غلو که بما رسیده است از محمد بن نمیری و نصیری که در شام بوده است و ۸ کتاب داشته است که الان چاپ شده و درب و داغان است و کلینی با ظرافت احادیث خوب آنها را برداشته است. سهل بن زیاد به نظرم غلو سیاسی داشته و اخراجش از قم از این باب بوده است و می خواستند جلوی حدیث او گرفته شود که ضوابط علمی نداشته و کلینی آمده و روایت درست و درمان آنها را نقل کرده است و بقیه میراث آنها خود بخود از بین رفته است.

بنابراین غلوی که با آن مشکل داریم از سال ۱۲۰ با قیام زید درست شده است و تا سال ۱۷۰ اینها تدوین علم کردند و از سال ۱۷۰ خط علمی درست شد و تا ۳۰۰ خبر آن هست و از ۳۰۰ به بعد حذف شده است و آثارش در کافی است. لذا عده ای گفتند ۹۰۰ حدیث از سهل بن زیاد در کافی هست و کافی که حدود ۱۶۷۰۰ روایت دارد از این فرد ۹۰۰ حدیث دارد و نمی شود که این فرد احادیثش باطل باشد و کافی این تعداد از او حدیث نقل کند.

زنادقه

از ۱۲۸ در زمان امام صادق (ع) ظهور کرد که گویی همان زندی (ایرانی) بوده است.

۸. عصر امام موسی کاظم ع

مقداری از روایات موسی بن جعفر (ع) از ربیع است که وزیر دربار منصور بوده است و قطعه زمین بزرگی را منصور به او داد و شهرکی ساخت و به قطیعه ربیعه معروف شد، یعنی شهرک ربیع و این محله ای در بغداد است. در ذیل عنوان فضل بن شاذان در نجاشی دارد که در قطیعه الربیع بودند که این همان شهرک ربیع است. پسرش هم فضل بن ربیع از بزرگان دربار هارون است.

جمع خمس از سوی امام

از واضحات تاریخ این است که ائمه (ع) وکلایی داشتند که از سوی آنها خمس جمع می کردند و اموال کثیری نزد این وکلا ذکر شده است و ادعا شده انحراف واقفیه برای مسائل مالی بوده است. نقل شده که – به حسب اختلاف در نقل– محمد بن اسماعیل یا علی بن اسماعیل به هارون می گوید: خلیفتان یجبی لهما الخراج و اینگونه نزد هارون از امام سعایت می کند. یعنی خمسی که امام جمع می کند را با اموال کثیر هارون مقایسه می کند. عالم اسلامی در زمان هارون به حدی رسیده بود که پیش از آن نرسیده بود واموالی که به بغداد می رسید در آن زمان بسیار زیاد بود، با این وجود خمس امام را با آن مقایسه می کند.

به نظر می رسد از زمان امام صادق (ع)، ائمه (ع) تصدی امور اجتماعی را بر عهده گرفتند و می دانید که خراج گرفتن از شئون خلیفه بوده است. از زمان امام صادق (ع) خمس گرفته شد و ایشان وکیل نداشتند. از زمان امام هفتم وکیل در اخذ خمس داشتند و زمان امام رضا (ع) و امام جواد (ع) و امام هادی (ع) و عسکری (ع) وکالت هست. دو امام هادی و عسکری (ع) که در حصر خانگی بودند، توسط وکلای آنها که راس آنها ابو علی حسن بن راشد قزوینی بوده است که مرد بزرگی است و خمس اخذ می شده است. از زمان امام صادق (ع) تا امام جواد (ع) در حدود غنمیت اختلاف است و باید این را با حکم ولایی حل کرد و آنچه داریم بعد از امام هادی (ع) است.

علی بن مهزیار جنبه وکالت داشته و نامه های زیادی دارد و نقل کرده که: کتب الیه ابوجعفر و قرات ... . در مکاتبه عادتاً خوف تقیه بشتر است و ممکن است، آن مکتوب به دست دشمن بیفتد و لذا احتمال تقیه بیشتر است.

فعالیت سیاسی امام کاظم (ع) و واقفیه

عجیب این است که ما تصور می کنیم امام کاظم (ع) از مسائل اجتماعی دور بودند، درحالیکه ایشان بیش از دیگران به امور سیاسی پرداختند، لذا گفته شد امام کاظم (ع)، امام مهدی (عج) هستند و ایشان نمرده اند. این به دلیل حرکت امام و انتظار شیعه است که جریان واقفیه پدید آمد.[1]

میراث حدیثی واقفیه

روایتی که می گوید امام حسن (ع) – نعوذ بالله– مطلاق بودند و تعداد زیادی زن گرفتند از نسخ واقفیه بما رسیده است. از طریق سماعه از محمد بن زیادست و این روایت را اصحاب ما نیاوردند. صاحب مدراک روایت واقفیه را – به دلیل انحراف عقیدتی شان– قبول ندارد و مثل محقق خویی که قائل به حجیت خبر ثقه است قبول می کند. ما اضافه بر جانب وثاقت راوی جهت فهرستی را هم آوردیم که این حدیث از ابن ابی عمیر به نسخه واقفیه است و اگر منفرد باشد و جای دیگری نیاید یعنی این فقط در نسخه واقفیه است. برخی از کتب مشهور اصحاب با نسخه واقفی رسیده است. ما گفتیم مثل ابن ابی عمیر که از اجلاست و کتاب نوادر او تا زمان مرحوم صدوق بوده است چرا در نسخه معروفش این روایات نبوده ولی در نسخه واقفیه بوده است؟ شبهه ما بیشتر اینست که کسی از بزرگان مذهب ما کتاب مشهوری دارد ولی در نسخ مشهوری که داریم نیست ولی در نسخ واقفیه هست. من احتمال می دهم ائمه متاخر که روایات ما را پالایش کردند این روایات را از کتب حذف کردند ولی واقفیه چون آنها را قبول نداشتند بدان ها رجوع نکردند و لذا این روایات در نسخ واقفیه ماند ولی از نسخ شیعه حذف شد.

---

۱. و الوقف ایضا قیل بعضهم وقفوا علی ابی جعفر و المراد مولانا ابو جعفر الثانی الامام جواد الائمۀ علیه السلام و قلنا هذا اشتباه بل المراد النائب الثانی لمولانا صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه محمد بن عثمان بن سعید و هذا الذی قد یقال الوقف لم یثبت علی غیر الامام الکاظم علیه الصلاۀ و السلام. نعم نجد اصولا الرمی بالوقف فی کتاب الشیخ رحمه الله اکثر من غیره من الکتب و الذی نتصور ان الشیخ رحمه الله کان له مصدرا غیر صحیح فی هذا و هذا المصدر ذکر اسماء الواقفۀ اکثر من غیره و بنائی الآن عدم قبول من تفرد الشیخ رحمه الله بالوقف و لکن امصافا بعد التأمل فی الاشخاص کثیرین ثبت عندی هذا و احتمل ان یکون المصدر غیر الصحیح کتاب للواقفیۀ(نقل عنه الشیخ رحمه الله فی کتاب الغیبۀ عنه و اسم الکتاب «نصرۀ الواقفیۀ» لشخص موسوی من اولاد موسی بن جعفر علیهما السلام) او الرجال الکشی اصله و منهم داود بن الحسین الذی وقع فی طریق روایۀ عمر بن حنظلۀ هنا و الشیخ رحمه الله رماه بالوقف و النجاشی لم یذکر مذهبه و وصفه بالثقۀ مع انه ذکر المذهب کثیرا. و الذی نتصور ان هناک قاعدۀ عند اصحاب الواقفیۀ الکوفیین و هو تکبیر حجک القضیۀ و الانسان لما یراجع کلام الشیخ رحمه الله یری ان اکثر الاصحاب حدود خمس و تسعین توقفوا و هذا بعید و قبول هذا الشیء فی غایۀ الاشکال و ایضا یدفع بهذا بعض اشکلۀ الغربیین و العامۀ علینا انه کیف یمکن الوقف بهذه الحجم. و علیکم مراجعۀ هذا الامر و هو امر قد ناقش بعضهم به فی اصول المذهب و لیس المسألۀ رجالیۀ صرفۀ و تشییع مولانا الامام موسی بن جعفر علیهما السلام فی بغداد و و الکوفۀ لم یکن بعیدا عن الکوفۀ بهذا المقدار و کیف یتصور مثل هذه الحرکۀ مع ان من الواضح عدد الائمۀ علیهم السلام و الوقائع التی وصف فی التاریخ فی تشییع الجسد المبارک لمولانا موسی بن جعفر علیهما السلام.

علی بن یقطین

در روایت دارد که علی بن یقطین اموال شیعیان را می گرفت ولی شبانه بر می گرداند. ایشان وزیر بود و در اموال، تصرف می کرد. پانصد نفر را از طرف خودش به حج می فرستاد. به هر نفر بین پانصد درهم تا ده هزار درهم می داده است. پول این پانصد نفر که بالاخره از اموال بیت المال بوده است؟ نهایتش این است که این حج، مستحب است ولی عمل مستحب با اموال حرام که نمی شود.

فطحیه

می گویند عبدالله افطح نامی بود که ۷۰ روز بعد از شهادت موسی بن جعفر مرد و برخی ها برگشتند به موسی بن جعفر ع. ابن فضال پسر ظاهرا فطحی بود، در عبارت آمده: کان فطحیا یقول بذلک. من اصلاً ضبط کلمه اش را نمی فهمم: فَطْحیه بخوانیم، فَطَحیه بخوانیم، این کلمه یعنی چه؟ عبدالله افطح را می گویند پایش یا انگشتش چطور بوده، افطح الرجلین. اصلا از عبدالله ما هیچ اطلاعاتی نداریم، یک چیزی نقل شده که در باب زکات یک فتوای مسخره ای را ایشان گفته، هیچ کس از اصحاب ما نگفته، هیچ کس از سنی ها هم نگفته، یک چیز عجیب و غریبی نقل شده! می گویند: هفتاد روز بوده و بعد هم فوت کرده! من هنوز هم شک دارم به صحت این نقل ها، همه اش قیل و قال بعضهم است. ریشه های این داستان همگی محل کلام است.

اسماعیلیه

عده ای از این فرقی که به شیعه نسبت دادند اصل ثبوتشان روشن نیست، عده ای هم که اصل ثبوتشان روشن است مثل فطحیه، حقیقت مبنایشان روشن نیست. از اسماعیلیه، هیچ اطلاعای به درستی نقل نشده است. اسماعیل پسر امام صادق ع و محمد ابن اسماعیل که در مذهب اسماعیلیه برای ایشان خیلی ارزش قائلند. برای محمد ابن اسماعیل یک اصطلاحی دارند که هر دوری را هفت تا می دانند، محمد ابن اسماعیل خاتم دور است، شانش مثل رسول الله (ص) است یعنی محمد ابن اسماعیل را در شان رسول الله (ص) می دانند! هیچ اطلاعاتی هم از ایشان نداریم، فقط یک نقلی شده که ایشان پیش هارون نمامی کرد راجع به موسی ابن جعفر (ع) و حضرت فرموده بودند: «وَ لَا تُؤْتِمْ أَوْلَادِی».[1] چون اسماعیل دو پسر معروف دارد: محمد و علی، این قصه گاهی به علی نسبت داده می شود گاهی به محمد.

در کل کتب رجال سنتاً و شیعتاً و زیدیاً و در کل کتب رجال ما یک نفر نداریم که درباره اش گفته باشند: اسماعیلی. زیدی و فطحی و... داریم، اما اسماعیلیون نداریم. این سرّش این بود که اصل مذهب روشن نبوده است. دیدم بعضی از این آقایان نوشتند که جریان اسماعیلی، اسماعیل جریان نداشته و فرد عادی بوده. اگر اینکه مثلا – خدای نکرده– نبیذ می خورده یا شراب می خورده، آن ها هم درست نباشد فوقش یک فرد عادی بود و نکته خاصی نداشت و اگر این کارهای زشت ثابت شود، فرد فاسدی بوده است. بله گفته شده که توسط مفضل با ابوالخطاب رابطه داشته، ابوالخطاب شدیداً ملعون است، کرارا

---

۱. مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج۴، ص: ۳۰۸

از طرف امام صادق لعن شده و خطابی ها، مثل بعضی اسماعیلی های فعلی معروف است که نماز نمی خواندند، روزه نمی گرفتند، محرمات را انجام می دادند. الان قسمتی از اسماعیلی ها که اصطلاحاً «بُهره» می گویند، مقیدند و نماز می خوانند، روزه می گیرند. اسماعیلی ها دو دسته هستند: یک دسته آقاخانی که اصلا اهل احکام نیستند، ولی اسماعیلی های بُهرۀ مقیدند که صاحب دعائم، قاضی القضاۀ آنها بوده است.

خیلی تعجب‌آور است که اسماعیلی‌ها میراث علمی و حدیثی ندارند و آنچه در «دعائم» آمده را اغلب از ما گرفته است. وی از نظر تاریخی بین کلینی و صدوق است و «دعائم» فقط کتاب حدیث است و مهم این است که صلاحیت اجرایی و حکومتی دارد، بر خلاف «من لا یحضر» که فقه شخصی است. یک کتاب فقهیِ مبنی بر احادیث اهل بیت است و در عین حال حکومتی هم هست. بهره ها کتاب منحصرشان دعائم است و کتاب فقهی دیگری ندارند. یکی از بهره ها به من گفت که این کتاب به سفارش عبیدالله مهدی امام اول آنها نوشته شد ولی صحیح نیست، این کتاب در زمان معز خلیفه چهارم نوشته شده است و در زمان او قاضی نعمان از دنیا می رود. کتابی هم در شرح حال او دارد.

اطلاعاتی که درباره اسماعیل هست این هاست، ارتکاب بعضی از محرمات و ارتباط با ابوالخطاب. هیچ نکته علمی، فنی، مسئله ای، ذوقی، ورعی، تقوایی، علمی، فقهی، اصولی، حدیثی، یک مورد حدیث هم از ایشان نقل نشده است.

«باطنیه» به نحله ای از اسماعیلیه می گویند که سران حاکم را ترور می کردند. در یک فصل از کتاب فضایح الباطنیه نوشته شده است که باید این ها را بکشیم و توبه هم از اینها قبول نمی شود. از کفار می شود برده گرفت ولی از اینها نمی شود، فداء هم قبول نیست. (فداء چیزی مثل خرید سربازی بوده است) فقط باید آنها را کشت، بچه ها را باید نگاه داریم تا بالغ شوند، اگر راه پدر را رفتند باید آنها را نیز کشت!

اسماعیلی ها – بر فرض که یک فرقه باشند– ظاهرا یک حرکت مخفی بوده که بیشتر به دنبال حرکت مسلحانه بودند و کارهای تشکیلاتی داشتند. صحبت دین و فقه و حدیث و رجال و علم و این ها مطرح نیست، فقط کتاب دعائم از آنها است. لذا در این فتره ای که به حکومت می رسند یعنی بعد از مرگ محمد ابن اسماعیل تا سال ۳۰۰، ۲۹۷ در مصر به حکومت می رسند، یک اصطلاحی دارند به این مجموعه ائمه ستر می گویند که بچه های محمدند. اسماعیلی ها در وجود سه امامشان بعد از محمد شک است. در کتاب های رسمیشان هم نوشتند که: قیل که اسماعیل نمرده بود، بعد از چند سال در بصره دیده شد! وقتی در خود اسماعیل شک می کنند، بقیه به طریق اولی مشکوک اند. بین محمد بن اسماعیل (پسر اسماعیل) و بین عبید الله مهدی که در مصر قیام کرد سه تا امام است، حدود ۱۴۰–۱۳۰ سال فاصله است، که اصطلاحا به آن ها ائمه ستر (امامان مخفی و پنهان) می گویند. در وجود این ائمه ستر شک است که اصلا وجود خارجی دارند یا وجود خارجی ندارند.

راجع به این ها هر اطلاعاتی نقل شده و می گویند، فقط خودشان گفتند، هیچ کس راجع به آن ها اطلاع ندارد. در تاریخ اسماعیلی ها یک برهه ای در حدود ۱۵۰ سال، ۱۳۰ سال، کلا مبهم و تاریک است. حتی بعضی از بزرگانشان در کتب اسماعیلی ها نوشتند: اسماعیل فوت نکرد و در بصره دیده شد! حالا این چه ارزش وجودی دارد؟ چطور می شود امام بشود؟! یا این عبدالله ابن میمون قدّاح که در عبارات هست این همان اسماعیل است! همه این حرف ها بی اساس است.

من هنوز نفهمیدم «قرامطه» دقیقا چکاره اند، می گویند جز اسماعیلی ها هستند و بعد می گویند از اسماعیلی ها جدا شدند اما فکر نمی کنم. ما خیال می کنیم که هر کسی که یک کاری کرد حتما یک فکر و برنامه ای دارد. به نظر می آید یک مشت لات و لوت بودند جمع شدند به اسم قرامطی! کارشان آدم کشی بوده است. این ها قابل تحلیل نیستند که بنشینیم وقت خودمان را برای تفسیر حرکت قرامطه تلف کنیم.

کتاب روضه التسلیم که خواجه دارد در اثبات مذهب اسماعیلی است و ظاهرش اینست که اسماعیلی بوده است. خواجه در قلاع اسماعیلی بوده است و بعد از سقوط آنها به هلاکو ملحق شده است و شرح تجرید او در مذهب امامی است و ظاهراً بعد از خروج از قلاع الموت اثنی عشری شده است. خواجه در قلاع قهستان بوده است. علامه در وصف خواجه می گوید: خواجه در معقول و منقول اعلم افراد روی زمین است.

ناووسیه

مذهب ناووسی هم معلوم نیست و اصل و اساسش محل تردید است، ناووس نام غلام حضرت صادق (ع) بوده است.

قیام محمد نفس زکیه

در قیام مسلحانه محمد نفس زکیه، اسم موسی بن جعفر (ع) هست که ایشان هم مسلحانه شرکت کردند لکن در روایات و کتب اصحاب ما احدی این مطلب را ذکر نکرده است. از مصادر قدیمی الافاده فی تاریخ ائمه و... هردو دارد که حضرت موسی بن جعفر (ع) شرکت کرده اند، چون امام صادق (ع) می فرمایند: من خودم سنی از من گذشته نمی توانم ولی دو فرزندم شرکت می کنند. این هم در عبارات و روایات اصحاب ما و در کتب تاریخ ما نیست.

۹. عصر امام رضا و امام جواد علیهما السلام

حضرت رضا (ع) به حسب ظاهر ولایت عهدی را پذیرفتند. حضرت جواد (ع) نیز داماد خلیفه شد، البته زمان و کیفیت کار روشن نیست ولی اصل آن مسلم است. وقتی به حضرت (ع) سم دادند حضرت خراسان بودند. هم مأمون ایشان را احضار کرد به بغداد. در اینجای تاریخ شبهه وجود دارد. در اوائل حضرت ۹ ساله بوده که ازدواج ایشان مستبعد است اگر به سن بلوغ رسیده باشند یعنی ۶ سال بعد و... ولی در نهایت که ام الفضل به او سم داده است روشن است. حضرت به حسب ظاهر در خراسان نبوده بلکه در مدینه بوده اند کی به بغداد رفته اند؟ در شهادت ۲۵ ساله بوده اند.

واقفیه

در کتاب «الفصول المختارة» مرحوم مفید هم دارد که واقفیه دو قسم بودند: یک عده حضرت رضا (ع) را فقیه و بزرگوار می‌دانستند ولی اعتقاد داشتند ایشان اشتباه کرده و پدرش موسی بن جعفر (ع) نمرده، و یک عده هم حرف‌های زشت می‌زدند و به ایشان اهانت می کردند.[۱]

---

۱. الفصول المختارة، ص ۳۱۳

قیام ابوالسرایا

ابوالسرایا که قیام کرد ائمه (ع) نگفتند خروج کنید. نفی و اثباتی از امام نداریم. اولین قیامی که به نتیجه رسید حدوداً ابوالسرایا است عده ای از اولاد ائمه (ع) را هم گفته اند با انها بوده است، مثل علی بن جعفر.

۱۰. امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام

حسن بن راشد بغدادی

چون حضرت زیر نظر بودند، عده ای از شیعیان اموالشان را می آوردند به بغداد به «ابوعلی ابن راشد» می دادند که از علما و شخصیتی بزرگوار است. به او «ابوعلی بغدادی» هم گفته می شد.[۱] در زمانیکه امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام در سامراء بوده اند، پایتخت را به سامراء بردند و بعدش دوباره به بغداد بازگرداندند. در این مدت که ایندو امام تحت حبس خانگی بودند، رابط مهم شیعه عده ای وکلا بودند که در بغداد بودند، هم سوال ها را دریافت می کردند و هم خمس و نذورات و.. یکی از بزرگترین شخصیت ها در این فترت زمانی همین ابوعلی راشد است که به او ابوعلی بغدادی هم می گویند.

برخی از معاصرین نوشته اند که مرجعیت شیعه از کجا شروع شد؟ اولین مرجع شیعه همین ابوعلی بغدادی است که مرد فاضلی بوده است. پس از اینکه ابوعلی معروف شد، خلیفه دستور داد ایشان را با دو نفر دیگه در دجله غرق کردند.

دولت زیدیه در شمال ایران

دولت زیدیه در زمان امام هادی (علیه السلام) در شمال ایران تشکیل شد.

۱۱. عصر امام حسن عسکری علیه السلام

بعد از شهادت امام حسن عسکری (ع) بیت ایشان را تفتیش کردند و دیدند که یکی از کنیزان حضرت ع حامله است – چون ایشان همسر نداشت و ام ولد داشتند– او را به دارالخلافه بردند تا فرزند به دنیا بیاید به احتمال اینکه آن نوزاد پسر باشد و وصیّ حضرت باشد.

قیام صاحب الزنج

صاحب الزنج زمان امام هادی یا امام عسکری (علیهما السلام) قیام کرد و حدود ۲۰ سال بصره را به دست گرفت و امام فرمودند: «صَاحِبُ الزَّنْجِ لَيْسَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ».[۲] داستان عجیبی بود که برای خلافت بسیار سنگین آمد که قیام بردگان سیاه نامیده شد و در یک شب حدود صد هزار نفر از بردگان صاحبان خود را کشتند و کنترل را بدست گرفتند.

---

۱. علی ای حال مرحوم آقای خویی این حدیث را آورده اند – به نظرم تحت عنوان ابراهیم بن سندی، در جلد اول– و گفته اند: که چند غلط دارد صحیحش ابوعلی ابن راشد است و به عنوان علی بن ابی راشد در روایات نداریم. ولی در کتاب نجاشی که آمده است! ظاهراً توجه نداشته است.

۲. «...صَاحِبُ الزَّنْجِ لَيْسَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ». مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج۴، ص: ۴۲۹

۱۲. جمع بندی تعامل با خلفای جور

گفتیم ائمه با دستگاه وقت مخالف بودند و دو مساله مطرح شد که آیا می شود در اداره کارمند شد؟ که عنوانش ولایت من قبل الجائر بود و بحث دوم این بود که دستگاه که ظالم است می توان پولش را گرفت؟ این جوائز سلطان است و در اینجا مرحوم صاحب وسائل وفاقاً لصاحب شرایع عنوان این باب را جوائز سلطان قرار داده است.
نکته اساسی در فقه اهل بیت (ع) وجود دارد ولایی بودن است. گاهی یک مطلب به جریان کلی ولایت مستند است. ولایت از زمان امیرالمومنین (ع) تا زمان حضرت عسکری (ع) این بود که با اموال بیت المال زندگی می کردند. انواع مختلفی از اموالی که در دست مردم در بازار خرید و فروش می شد که خمس داشت، حضرت مصرف آن را برای شیعه ها جایز کردند.

روایات قبول جوائز ظلمه توسط ائمه (ع)

درباره حضرت رضا (ع) و حضرت جواد (ع) اصلاً در روایت ندارد که قبول جوائز ظلمه کرده باشند و من معتقدم داستان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بازی است و صحنه سازی است. قبول جوائز برای امام حسن (ع) و سید الشهداء و امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) برای انها نقل شده است و برای امام رضا (ع) و جواد (ع) نقل نشده است. درباره امام سجاد (ع) نیاوردند و وقتی زیاد است و سند ندارد این یعنی قصه دروغ است برای مخدوش کردن چهره حضرات ائمه (ع) است که بگویند با ظلمه رفیق بودند. امام رضا (ع) دارد که برای ما خمس بفرستید که خرج داریم و اگر کسی بنا بود که جایزه بگیرد امام رضا (ع) بود که ولیعهد بود و امام جواد (ع) بود که داماد خلیفه بود و برای ایندو بزرگوار ندارد. من بر عکس فقها که اگر روایت بدون سند زیاد باشد آن را قبول می کنند، اگر در یک مساله روایت زیاد و بدون سند باشد به جعل می زنم.

نهی از قبول ولایت طاغوت در قضاوت

به ذهن اینگونه می آید که ائمه (ع) حداقل مشروعیت در وضع مالی و اداری داده اند نه در بقیه شئون. در مسأله قضاوت به هیچ نحوی نیامده است و در این مسأله به قضات جور ارجاع نداده اند بلکه در نهی از رجوع به قضات جور تأکید شده است، در مثل روایت القضاه اربعه[1].

---

۱. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْقُضَاةُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ وَ قَالَ ع الْحُكْمُ حُكْمَانِ حُكْمُ اللَّهِ وَ حُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ فَمَنْ أَخْطَأَ حُكْمَ اللَّهِ حَكَمَ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ. الکافی (ط – الإسلامیة)، ج۷، ص: ۴۰۷
مطالبی هست که بین ما و سنی ها اختلاف است که باید حضور ذهن داشته باشید؛ سند قضاه اربعه نزد ما ضعیف است. رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ ، این را در نهی از ظن گرفته اند. این قسم را سنی ها ندارند و حدیث آنها سه تائی است. انصافاً هم طبق قاعده قبول این قسم مشکل است مگر اینکه تصدی قضاوت مقصود باشد.
انسجام قانونی اقتضا می کند که قضاوت را قبول نکنیم به نحو من الانحاء مخصوصاً با : رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ. آنچه شاهدی بر وجوب دارد قضایای شخصیه است درباره محمد بن اسماعیل و علی بن یقطین و... و لسان کلی ندارد. آنها واجد خصایص فردی هستند که برای هرکسی پیدا نمی‌شود. درباره علی بن یقطین توضیحاتی عرض کردیم. یقطین شخصیتی اساسی در خاندان بنی عباس و چهره سرشناسی بود

متأخرین ما مثل شیخ انصاری و.. همان را کیفیت جمع بین ادله کرده اند. صاحب مدارک نسبت به سند دقیق است. ایشان اگر به این بحث می رسیدند (چون کتاب ایشان تا حج است بعد فوت کردند و نرسیدند) با همین راه وارد می شدند. این راه را اجمالاً آقای خویی وارد شده اند. ایشان می گوید ما دو بحث می کنیم: حسب القواعد و حسب النصوص.

مرحوم مقدس اردبیلی زاویه نگاهش استنباطی صرف است. در زاویه استنباطی به مقدار دلالت لفظ برمی گردد. این فقه استنباطی است که به استظهار از روایت برمی گردد، لذا فقط لفظ دلیل را نگاه می کند و برگشتش به استظهار از روایت است. به نظر ما اگر فقه ولائی باشد، ممکن است ولی فقیه در شرائط معین، متفاوت تصمیم بگیرد.

اصولا بیت المال و اموال مثل گرفتن شهریه و جوائز و کارمند شدن و خرید زکات، خراج و مقاسمه و... از سیره اهل بیت (ع) فهمیده می شود که همگی از شئون حکومتی است، اینگونه نیست که حکم اولی دائمی باشد. ممکن است شرائط خاصی باشد که ولی فقیه بگوید که در دستگاه حکومتیِ فلان کشور خاص، وارد نشوید. این حکم ولائیِ خاص است نه عام. اهل بیت (علیهم السلام) یک حکم ولائی عام دارند مثل اینکه از اول تا آخر، تعامل با دولت اسلامی را به لحاظ های مختلف (قبول ولایت، دریافت حقوق، دریافت جوائز و خرید و فروش زکات، خراج و مقاسمه و...) را در مجموعه اجازه داده اند. این حکم ولائی عام است. ولی یک حکم ولائی خاص هم دارند مثل اینکه امیر المؤمنین (علیه السلام) از اسب، زکات گرفتند ولی ندارد که امام صادق (علیه السلام) هم گفته باشند که زکات اسب را باید داد. این حکم ولائی خاص است.

بنابراین در این مساله متناسب با شرایط زمان و مکان ولی فقیه تصمیم می گیرد، ممکن است در شرایطی بگوید در فلان دولت (هر چند ظالم است) هیچ کتمانی نکنید، چون کوچکترین معرضیت در تلف، ضربه مهمی به شیعه و دیگر مفاسد مطرح نیست.

و لذا خیلی راحت می توانست به شیعه کمک کند. البته از محمد بن اسماعیل و خاندان ابن بزیع اطلاعاتی نداریم. رابطه ای که سلمان داشتند به رابطه خاص ایشان بازمی گردد که سلمان منا اهل البیت (ع).

در مجموع اثبات وجوب خیلی بعید است. اینکه گاهی قبول ولایت منشاء امر بمعروف است واضح است ولی این تعبیر در روایات نیامده است. در مقابل تعابیر شدید آمده است. از مجموعه روایات بدست می آید که : ائمه (ع) با خط ظلمه نبودند از طرفی هم همچون زیدی ها و خوارج قائل قطع ارتباط کلی نبودند. ائمه (ع) از طرفی اعتقاد نداشتند و از طرفی با آنها زندگی می کردند.

نتیجه نهایی اینکه اولاً در مثل قضاوت، قبول ولایت مشکل است. ثانیاً در غیر قضاوت و مناصب اصلی، ما باشیم و روایات جواز فهمیده می شود و حداکثر استحباب. چون قبول ولایت در روایات ما روی دو سه نفر معین تطبیق شده، می بایست تمسک کنیم به اطلاق واقعه، طبق روایت: «اما الحوادث الواقعه فارجعوا الی روات احادیثنا» قبول ولایت می بایست احتیاطاً با اذن فقیه انجام شود. مکاتبه اسحاق بن یعقوب (اما الحوادث الواقعه ..) را آقای خویی و عده زیادی قبول ندارند لکن ما شواهدی داریم که قابل قبول است.

«معونه الظالم» غیر از «ولایت من قبل جائر» است. ممکن است خلیفه خوبی هم باشد ولی چون از طرف اهل بیت (ع) نیست باطل است. کتاب وسائل خوبی اش این است که طبق ابواب فقه است. همانطور که مکاسب تفکیک کرده بین دو باب، وسائل هم اینگونه است که :

۴۸- بَابُ جَوَازِ قَبُولِ الْوِلَايَةِ مِنْ قِبَلِ الْجَائِرِ مَعَ الضَّرُورَةِ وَ الْخَوْفِ وَ جَوَازِ إِنْفَاذِ أَمْرِهِ بِحَسَبِ التَّقِيَّةِ إِلَّا فِي الْقَتْلِ الْمُحَرَّمِ (وسائل الشیعة، ج۱۷، ص: ۲۰۱) ولی در جامع الاحادیث بابی به این عنوان قرار نداده است.

۱۳. جریان غلو سیاسی

ما معتقدیم اتهام غلو به یک‌سری افراد مثل مفضّل و جابر بن یزید جعفی که درباره آنها تعبیر به غلوّ شده، ولی مردمان بزرگواری هستند، مقداری از این اتهامات، غلوّ سیاسی بوده است، یعنی به دلیل جریانی که در کوفه بود، اینها به دنبال این بودند که امام صادق (ع) را به دستگاه خلافت بکشانند. البته امام صادق (ع) هم قبول نمی‌کردند و شواهد هیچ حاکی نیست که امام سرّاً با این افراد ارتباط مسلحانه داشته باشد. حتی شخصی مثل حریز بن عبدالله که برخی اعمال مسلحانه و ترور در سجستان داشته است، وقتی به مدینه می‌آید، امام صادق (ع) راهش نمی‌دهد و با امام ملاقات نمی‌کند. یعنی شواهد ما حاکی از این نیست که امام (ع) با برخی از شیعه در خفا روابط مسلحانه داشته‌اند، ولی اعلام نمی‌کردند؛ بلکه شواهد حاکی از این است که امام واقعا با این جریانات نبودند. اما در هر حال اینها شیعه مخلص بودند. مثلا بین سال ۱۲۱ که زید شهید شد تا ۱۳۲، یعنی در طول ۱۱ سال که بنی‌امیه وضعیت مضطربی داشتند و کوفه هم آمادگی داشت و اهل بیت هم در کوفه شیعیان فراوانی داشتند، لااقل خود اینها به این فکر می‌کردند که ما زمینه انتقال حکومت به امام صادق (ع) را فراهم کنیم. مثلا شخصی مثل مفضّل فرد بسیار بانشاطی در کوفه بوده است، تا زمان امام صادق (ع) که اواخر حیات ایشان و بعد از فوت ایشان دیگر مفضّل خانه‌نشین شد. لذا فکر می‌کنم این غلوّ مطرح درباره ایشان، همان غلوّ سیاسی است.

چون سفّاح چندان مشکلی با داخل نداشت و در طول ۴ سالی که بود، یعنی از ۱۳۲ تا ۱۳۶، همّتش را معطوف به حذف بنی‌امیه کرد. منصور که آمد، مصداقی برای این ضرب‌المثل شد که می‌گویند انقلاب فرزندان خود را می‌خورد و همّتش را بر جریان‌های داخلی گذاشت؛ ابومسلم را کشت و جریان‌های خطرناک داخلی را حذف کرد. و همین هم بود که نسبت به امام صادق (ع) حساس شد. به نظر من مفضّل احساس کرد که این قصه دیگر به جایی نمی‌رسد. حتی در زمان سفّاح هم شاید امید داشت. ولی شاید در دوره منصور فهمید که کارش به جایی نمی‌رسد. چون منصور خیلی خشن بود و برخی مورخین دلیل حکومت بیش از ۵۰۰ ساله بنی‌عباس را وجود منصور دانسته‌اند. البته منصور خیلی ظاهر شرع را رعایت می‌کرد، ولی به شدت خشن و خونخوار بود.

هارون به شدتِ منصور بر ظواهر شرعی تأکید نمی‌کرد و خشونتش هم به شدت منصور نبود. منصور در مسائل مالی هم به شدت سختگیر بود و روی قران قران پول حساب می‌کرد. منصور با بنی‌الحسن به شدت با خشونت برخورد کرد، البته باز چون امام صادق (ع) حرکت مسلحانه نداشت، این اندازه نسبت به بنی‌الحسین خشونت نداشت. برخوردهایی مثل اینکه افراد را لای دیوار می‌گذاشتند، با بنی‌الحسن است و خبر ندارم کسی از بنیال‌حسین را لای دیوار گذاشته باشند. مقاتل الطالبیین ذکر می‌کند که پیش منصور بودم که جوانی بسیار زیبا از بنی‌الحسن را آوردند و منصور گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم و دستور داد او را در پایه‌های دیوار گذاشتند و رویش آجر ریختند. من فکر می‌کنم وقتی مفضّل این وضعیت را دید دیگر ساکت شد و کنار نشست و مشغول کارهای فقهی و علمی شد و وجهه اجتماعی‌اش را از دست داد. به هر حال ما معتقدیم که اینطور افراد فکر می‌کردند که ما زمینه را برای حکومت امام آماده کنیم.

غلو مخصوصاً بعد از امام رضا (ع) از ۱۸۰ به بعد تا ۳۰۰ غلو سیاسی بوده است، برخی با قرامطه هم پیمان می شدند یا با موالی هم پیمان می شدند. نخستین جاهایی که به غلو متهم می شود، جبلیین (اطراف رودبار و...) است. اینها جنگ های پارتیزانی راه می انداختند و حرکت های مسلحانه انجام می داند. حرکت های دیگری هم بوده که الحادی بوده مثل بابک

خرمدین. لذاگاهی با هم همراهی می کردند. در شرح حال خرمدین، یکی از مراکز آنها را قم نوشته اند ولی احتمالاً دروغ باشد.

عبدالله بن سبأ

خطی در اندیشه شیعه داریم به نام خط «غلو». برخی آن را به «عبدالله بن سبا» نسبت داده‌اند؛ حال آیا وجود خارجی دارد یا اصلاً موهوم است یا اسم رمزی برای شخصی بوده و عمداً بزرگ شده، معلوم نیست. به هر حال خطِ غلو در زمان امام سجاد(ع) و امام باقر(ع) کمتر وجود دارد.

خط غلو در آن زمان چارچوب معینی نداشته است. ظهور و بروز خط غلو در عصر امام صادق(ع) است. در زمان امام باقر(ع) و امام سجاد(ع) به سبب سلطه بنی‌امیه فرصت تصدی نبوده و آن دو امام بزرگوار برای نقل اصلی اندیشه‌های شیعی و امامت باید زمینه را آماده می‌کردند. شهادت «زید» در زمان امام صادق(ع)، هم در ارکان بنی‌امیه تزلزل ایجاد می‌کند و هم تزلزلی در شیعه به وجود می‌آورد. به امام اشکال می‌کنند که چرا قیام نمی‌کنی؟! درحالی‌که در سال‌های ۱۲۰ هجری به بعد که دوران انتقال بود، قیام‌های متعددی از طرف بنی‌الحسن از یک طرف و بنی‌عباس از طرف دیگر انجام شد. طبیعی است که امام محل مراجعه باشد که چرا قیام نمی‌کند.

ترک شریعت، شاخصه غلو حقیقی

اجمالاً می گوییم خط غلو تا زمان امام صادق (ع) خیلی مشکل پیدا نکردند. قیام زید مشکل اساسی اش و زیدیه تا الان، کفر و ضلال و انحراف مثل ترک نماز و... نقل نشده است. یکی اسماعیلی ها و یکی غلات، ایندو انحرافی هستند که حرکت مسلحانه داشتند. اسماعیلی های مصر خیلی انحرافی شدند و برگشتند ولی اسماعیلی های ایران رسماً انحراف شدند. حسن بن محمد ... از سالی که در الموت منبر رفت نسخ شرایع را اعلام کرد این نسخ شرایع در فاطمی های مصر هم هست ولی ثابت نشد. ولی او رسما اعلام کرد که نماز برداشته شد. پسری دارد به نام محمد این هم برگشت به طریق اسلام ولی باز فرزند او برگشت و به شراب خواری مشغول شد. آخرین پادشاه قهستان ۶۵۴، مجموعاً ۱۷۰ سال رأس کار بودند.

زیدی ها در طول تاریخ نداریم که کار زشت کرده باشند. الان هم خلاف شرع ندارند. اما فاطمی های ایران آقاخانی ها الان هم نماز نمی خوانند. نصیری های شام هم تابع ابوالخطاب اند. دروزی ها هم تابع اسماعیلی های مصر هستند که انحرافی اند. علی اللهی ها غلاتی اند که حرکت اجتماعی هم نداشتند و حالت لامذهبی دارند، گروه های مختلفی دارند به برخی اهل حق می گویند. حالت آنها مشوه است. انسجام فکری ندارند. مثل ایزدی های عراق، مثل صابره در خوزستان و بغداد، که درجاهایی هستند که آب باشد. خودشان را به حضرت ابراهیم ع متصل می کنند. بخاطر لفظ صابره در قرآن امده، معلوم نیست مراد اینها باشد. غالباً در کنار کارون اند، اول صبح می روند در رودخانه. صبی ها هم به آنها می گویند. ایزدی ها خودشان تلفظ عربی می گویند: ایزیدی، مثل یزیدی می شود. گفته شده یزید را تقدیس می کنند ولی معروف این است که شیطان را تقدیس می کند و شیطان پرست است. تحصیل علم بر اینها حرام است. لذا افکار درست و حسابی ندارند. در ایران هم خیلی کم داریم، در عراق هم سیار اند. در قانون اساسی عراق جزو ادیان شناخته شده است و نماینده دارند. حدود ۲۰۰ هزار نفر هستند و سه نماینده دارند. مرشد دارند.

سه طایفه غلات

غلو سه طائفه بودند:

طایفه اول، «غلو سیاسی» است که در زمان امام صادق (ع) بود و آنها نیز سه طایفه بودند: ۱. بنی الحسن که در رأس آنها عبدالله محض بود. او فرزند حسن مثنی (عبدالله بن حسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام) بود. حسن مثنی با فاطمه بنت الحسین (ع) ازداج کرد. عبدالله اولین کسی بود که از پدر و مادر علوی و فاطمی به دنیا آمد لذا محض نامیده شد. عبدالله شیخ بنی الحسن بود و مدعی بود پسرش همان مهدی است که آن را محمد نامید. او در ایام منصور کشته شد و نفس زکیه نامیده شد. ۲. عباسیون بود که رأس آنها ابراهیم، برادر منصور و سفاح بود که قبل از اینکه به خلافت برسد کشته شد. ۳. طایفه سوم، بنی الحسین بودند.

طایفه دوم، غلوی است که «انحراف فکری» داشتند و مدعی بودند امام، رب است. خطابیه از این دست بودند که قیام کردند و کشته شدند.

طایفه سوم، «انحراف عملی» است. از آنها اسماعیلیه آقاخانیه است.

ابوخدیجه

احتمالا ابوخدیجه سابقا جزء کسانی بوده که حرکت مسلّحانه داشته و توبه کرده است. درباره عمر ابن حنظله اطلاعات دقیقی نداریم، ولی احتمال می‌دهیم که به نوعی در خط غلوّ سیاسی بوده است. او در بین ۷۰ نفری بود که از مسجد کوفه با شعار «لبیک یا جعفر» قیام کردند و دمِ در مسجد همه آن‌ها توسط نظامیان کشته می‌شوند و ایشان مجروح شد و فرار کرد. ما درباره ولایت فقیه سه حدیث داریم که یکی از آن‌ها از همین ابوخدیجه نقل شده است. روایت دیگر از «عمربن‌حنظله» است و اینکه «نجاشی» از او نام نبرده، به علت این بوده که او در «فهرست»، کسانی را نام می‌برد که دارای کتاب بوده‌اند و عمربن‌حنظله کتاب نداشته است. سبک و سیاق روایتی که عمربن‌حنظله نقل می‌کند به خطِ غلو می‌خورد؛ خطی که همان زمان به دنبال تصدی اجتماعی بوده است.

واقعیتِ امر این است که این خط را، خط کوفه که در حال درگیری و ایجاد تحوّل بود، پی‌گیری می‌کرد، اما خطِ اعتدالِ «زراره» در مدینه اصلاً به این مسائل حساس نبودند که آن را تعقیب کنند. لذا شما می‌بیند زراره ده‌ها روایت که موضوعش به مراتب کمتر اهمیت دارد، از امام (ع) نقل کرده، ولی درباره ولایت فقیه هیچ روایتی ندارد.

جعفی ها

جعفی های کوفه از یمنی هایی بودند که بعد از آمدن امیرالمومنین (ع) به کوفه آمدند و معظم بزرگان خط غلو ما جعفی اند.[۱] رئیس خط غلو و موسس اولی آن جابر ابن یزید جعفی است. رئیس علی الاطلاق این جریان مفضل ابن عمر جعفی است، عمرو ابن جعفی است، ابوعبدالله جعفی است، و دیگر جعفی ها. رشد خط غلو سیاسی در مناطقی که از کانون حدیث

---

۱. مجموعهٔ این خاندان در «تهذیب المقال» استیعاب شده است. البته این کار را ابتدا مرحوم بحرالعلوم در رجال خود انجام داده است.

دور می روید، مثل مناطق کوهستانی بیشتر است.[1] یک امر طبیعی است چراکه این ها در مرکز نمی توانستند بمانند. یا مناطق کوهستانی نزدیک باشد.

اخراج از قم توسط احمد اشعری

عده ای از غلاة بیرون شده توسط احمد اشعری احتمالا مشکل سیاسی داشته اند. اینکه قمی ها بیرون می کرده اند خیلی روشن نیست و احمد اشعری این ویژگی را داشته است و دلیلش این بوده که او زمام دار سیاسی قم هم بوده است. اون زمان به اشاعرة، عرب می گفتند. اشاعرة مخصوصا این باند احمد و محمد و سعد و عیسی چون شهر با آمدن این خاندان در قم، شهر شد، زمام سیاسی هم به دست اینها افتاد. به نظر می رسد که عیسی اولین کسی از اینها است که به خدمت امام معصوم (ع) می رسد و شواهد دال بر این است که احتمالا سنی محب اهل بیت (ع) بوده است. در قم روی مذاهب فاسدة حساس بودند ولی این طور نبود که بیرون کنند. در ضمن از بین مذاهب فاسده شیعة فقط از خط غلو در قم داریم و دیگر از زیدیة و ناووسیة و ... در قم نداریم.

سهل بن زیاد

مرحوم نجاشی دربارهٔ سهل بن زیاد نوشته است:

كان أحمد بن محمّد بن عيسى يشهد عليه بالغلوّ والكذب وأخرجه من قمّ إلى الريّ.[2]

این غلو سیاسی است، نه این‌که سهل بن زیاد ائمه را خدا می‌دانسته یا نماز نمی‌خوانده است! بلکه مراد غلو سیاسی است که البته در میراث علمی او تاثیرگذار بوده است. مرحوم احمد اشعری که سهل بن زیاد را از قم بیرون می‌کند و به او نسبت کذب می‌دهد، مراد، کذب مصطلح نیست. یک جهتش این است که ـ هر دو قمی بوده‌اند و رفته‌اند کوفه تحمل حدیث کرده‌اند ـ اگر می‌گویی: «عن الوشّاء» یعنی از او شنیده‌ام، در حالی که تو در کتاب او دیده‌ای و از خودش نشنیده‌ای و به نحو وجاده بوده و باید بگویی: فی کتاب الوشّاء. اصلا بحث بود که: العنعنة تساوق الاتصال یا أعم منه؟ سهل عنعنه را مساوق با اتصال می‌دانسته و احمد نمی‌دانسته. این کذب نیست. البته از ابتدا در عبارت نجاشی دقت نشده است. او از اول دربارهٔ سهل می‌گوید:

كان ضعيفاً في الحديث، غير معتمد فيه. بعد می‌گوید: وكان أحمد بن محمّد بن عيسى يشهد عليه بالغلوّ والكذب.[3] یعنی: جناب احمد نگو: کذب، بگو: ضعیف فی الحدیث. این مبنای اوست، کذب نیست. انصافا خیلی لطیف تعبیر کرده. این دو در

---

۱. مثل همدان و جبال و جغرافیای امروز کرمانشاه فعلی و جزیره، جزیره که شمال عراق باشد یا کوه های لبنان و تا مصر بروید یا دور مثل مصر یا مثل ماوراء النهر و سجستان و یمن یا مناطق دور که غالبا این کسانی که تشکیل حکومت علیه بنی عباس می دادند و خودشان حکومت تشکیل می دادند یا مناطق دور یا کوهستانی چون دولت هم نمی توانست با آن وسائل به این کوهستان ها نفوذ بکند، نفوذ هم می کرد پیروز نمی شد، این ها افراد کوهستانی بودند، قوی بودند، شجاع بودند، به راه های کوهستان آشنا بودند لذا این منطقه نیشابور و خراسان و طوس و از قم بگیرید به آن طرف یک گروهی از این گروه ها هم بودند،

۲ فهرست أسماء مصنّفي الشيعة (رجال النجاشيّ): ۱۸۵.

۳ فهرست أسماء مصنّفي الشيعة (رجال النجاشيّ): ۱۸۵.

عبارت نجاشی به هم متصل‌اند، نه این‌که دو مطلب باشد. اصلا مگر می‌شود کلینی بیش از ۹۰۰ مورد در کافی از یک کذاب نقل کند؟[۱]

آنچه برای نجاشی مهم است تاثیرگذاری غلو در میراث‌های علمی است که قبول بکنیم یا نکنیم.۲ دیگران همهٔ اقسام غلو را یکی گرفته و در نتیجه دچار مشکل شده‌اند.

احمد اشعری از طرف حکومت حاکم بوده است و رابط حکومت بوده و لذا کسانیکه مشکل سیاسی داشتند را برخورد می کرد از جمله سهل بن زیاد، ولی آن مسائل سیاسی درست به دست ما نرسیده است.

زیدی ها از سال ۲۵۰ در طبرستان حکومت تشکیل دادند و این همان زمان سهل بن زیادست و اطراف قم و کلین هم حرکت سیاسی داشته اند. الان مرکز زیدیه را یمن می دانند، ولی مرکز آن ایران بوده و بعد الامام الهادی یحیی بن زید به یمن رفته است و آنجا حکومت تشکیل داده است و در سال ۲۵۰ ایران حکومت زیدی بوده و حتماً پشت سر آن یک جنبش مخفی بوده که این حکومت ظاهر شده است. دولت زیدیه شمال ایران ۷۰ و اندی سال طول می کشد. شیعه خراسان مثل فردوسی زیدی بوده اند.

اسماعیلی ها نیز در قلاع الموت بودند و غیر از خودشان راهی به مصادر آنها نداریم. زندگی مخفی داشتند و کلین از مراکز آنها بوده است و اسماعیلی ها در ۲۹۸ در مصر حکومت تشکیل دادند و سال ۴۲۸ در قلاع الموت حسن بن صباح قیام کرد و از قبل زمینه هایش بوده است. اینکه درباره سهل بن زیاد هم «شهد علیه بالغلو» گفته می شود، احتمالاً از همین گروههای زیر زمینی بوده است و در همان زمان سهل، زیدی ها در شمال و ۵۰ سال بعد اسماعیلی ها در مصر حکومت تشکیل دادند و غلو سیاسی سهل احتمالاً بدون ارتباط با آنها نیست.

مرحلوم کلینی و میراث غلات

در این میان، تلاش مرحوم مفید و شیخ کلینی برای تصحیح اعتقادات غلات بسیار درخور توجه است، چون مرحوم کلینی میراث‌های خوب خط غلو را با خط اعتدال در هم آمیخت و یک خط میانی را ایجاد کرد. احتمال غالی بودن کلینی هست، اینکه کلینی بیش از ۱۵۰۰ حدیث از سهل دارد که احمد اشعری او را بیرون کرده است یعنی با احمد اشعری مشکل و اختلاف فکری دارد و این واضح است. این اختلاف نباید دینی و فکری باشد، علان کلینی، دایی محمد بن یعقوب شعوبی بوده، یعنی ضد عرب و ملی گرا بوده است و شاید کلینی جزء شعوبی ها بوده است.

شاید در مکتب قم در آن زمان، تا حدودی شعوبی ها جزو غلات بودند (البته سندش خیلی ضعیف است)؛ چون خود مرحوم کلینی در بحث اصول عقاید، از ابوالحسن ثالث، که می گوید: احمد بن محمّد بن عیسی اشعری شنیده بود و خیرانی هم شنیده بود، به خیرانی گفتند: چرا نگفتی؟ او هم شنیده، گفت: «هذه مکرمهٔ کنتُ احببت أن تکون لرجل من العرب لا من العجم».

---

۱ لذا وقتی احمد اشعری که با سهل در یک طبقه‌اند چیزی را نقل می‌کند توقف نمی‌کنیم، اما وقتی سهل نقل می‌کند توقف می‌کنیم.

۲ مرحوم نجاشی در داود بن کثیر الرقّی ابتدا می‌گوید: ضعیف جداً، والغلاة تروی عنه. بعد دارد که: قال أحمد بن عبد الواحد: قلّما رأیت له حدیثاً سدیداً [فهرست أسماء مصنّفی الشیعهٔ (رجال النجاشیّ): ۱۵۶]. خب اگر این غلو مربوط به الوهیت ائمه بود چه ربطی به حدیث سدید دارد؟

آقای خویی هم معتقد است که روایتی هست که نشان می دهد احمد بن محمّد بن عیسی اشعری، شدیداً ضدّ عجم بوده است. این احتمال، وجود دارد که مثلاً سهل بن زیاد، مقداری تفکر شعوبی داشته است.

ما باید میراث ها و چهره های خطّ غلوّ را در کتاب «الکافی» تفکیک کنیم، برخی چهره هایشان شاخص است: سعد بن زیاد، محمّد بن سَنان، احمد بن محمّد سیّاری، سلمهٔ بن خطّاب، مفضّل بن عمر جُعفی، یونس بن ظبیان، و الی آخر. برخی خطّ غلوّ بصره است که شامل: ابن شمّون، و عبد الله بن عبدالرحمان اصمّ است. یک خطّ غلوّ کوفه داریم و یک خطّ غلوّ بصره، که کلینی، میراث خطّ غلوّ بصره را هم دارد. یک خطّ غلوّ هم در قم داریم، مثل محمّد بن اورَمه قمی، سلمهٔ بن خطّاب و ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی و...

بنابراین به نظر ما مرحوم کلینی با درایتی خاص، مقداری از تُراث صحیح خطّ غلوّ را هم داخل کتابش کرد و بعداً آهسته آهسته خطّ غلوّ از بین می رود و این تقسیم بندی را دیگر نداریم؛ چرا؟ چون: اوّلاً، مرحوم کلینی، قسمت صحیح را آورده؛ ثانیاً، با تشکیل خلافت فاطمی ها در مصر، چون خطّ غلوّ سیاسی دنبال حکومت بود، حکومت هم اوایلش خوب بود و بعد، آن هم به فساد افتاد؛ یعنی خطّ غلوّ، جذب مصر شد و خطّ غلوّ شیعه، منحل شد؛ دو تا حادثه همزمان. بعدها خطّ اخباری گری و اصولی گری آمد؛ امّا این دو تا خط، مساوی با خطّ غلوّ و اعتدال نیست و من فکر می کنم که مرحوم کلینی به دو لحاظ با خطّ غلوّ حساب می شد: یکی نقد تُراث های آن و دومی با لوازمش.